

# مظلومی گم شده در سقیفه

جلد سوم

باجدید نظر و اضافات جزئی

سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه

به اهتمام: علی لباف

لیاف، علی، ۱۳۵۳  
 مظلومی گمشده در سقیفه - جلد سوم / به اهتمام علی لباف، تهران:  
 مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲.  
 ISBN: 964 - 7965 - 15 - X  
 ۲۰۸ ص.  
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
 کتابنامه به صورت زیر نویس.  
 ۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. اثبات خلافت.  
 ۲. سقیفه بنی ساعده، الف. عنوان، ب. عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.  
 ۲۹۷/۲۵۲ BP ۲۲۲/۵/۹  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۲-۲۵۰۰۵ م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمی قم

مرکز مدیریت حوزه های علمی خاوران



شابک X-۱۵-۷۹۶۵-۹۶۴-۱۵-X ISBN 964 - 7965 - 15 - X

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد سوم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرای: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / ۱۳۸۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۴ خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک صراف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۰۰۰ تومان

قیمت دوره چهارجلدی ۹۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ

حضرت زکراہ السلام اللہ علیہا

کہ تا لحظہ شہادتش،

بیشترین رنج ہمارا از سقیفہ کشید.

کروا طرح و تحقیق اطمینہ

کتاب مناظره بین شیعه و سنی  
شب های پیشاور  
کتاب های تیجانی  
امامت و سیاست و کتاب های تاریخی  
در سایت زیرموجود است  
[www.funpic.persianguig.ir](http://www.funpic.persianguig.ir)

## فهرست

|    |                                                             |
|----|-------------------------------------------------------------|
| ۹  | انگیزه این تحقیق                                            |
| ۱۱ | یادداشت                                                     |
| ۲۱ | تحلیل استاد ارجمند سیدمحمد ضیاءآبادی از دوران زمامداری خلفا |
| ۲۵ | پیش‌گفتار: خلافت راشده ادعایی خلاف واقع                     |
| ۴۳ | گفتار یکم: بررسی زهد و ساده زیستی                           |
| ۴۳ | انگیزه زهد زمامداران                                        |
| ۴۷ | زهد سیاسی                                                   |
| ۴۹ | زهد یا عوام‌فریبی                                           |
| ۵۱ | زاهدی با رفتارهای دوگانه                                    |
| ۵۹ | استفاده شخصی از بیت‌المال                                   |
| ۶۵ | رفاه پنهان                                                  |
| ۶۸ | حمایت از اشرافیت و ثروت اندوزی                              |
| ۶۸ | ۱ - حمایت از معاویه                                         |
| ۷۱ | ۲ - حمایت از تمیم داری                                      |

## ۶ \* مظلومی گمشده در سقیفه ۳

|    |                                                      |
|----|------------------------------------------------------|
| ۷۱ | ۳ - حمایت از زیدین ثابت                              |
| ۷۲ | ۴ - حمایت از قُنْفُذ                                 |
| ۷۳ | اموال کارگزاران                                      |
| ۷۶ | انتخاب کارگزاران                                     |
| ۷۶ | الف) انتخاب مُغیرَة بن شُعْبَه                       |
| ۷۸ | ب) انتخاب خالد بن ولید                               |
| ۷۸ | ج) انتخاب عمرو بن عاص                                |
| ۷۹ | زهد بی جهاد                                          |
| ۸۲ | غذای مطبوع                                           |
| ۸۵ | رقابت با زهد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> |

|     |                                                                       |
|-----|-----------------------------------------------------------------------|
| ۸۹  | گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی                                        |
| ۸۹  | رسیدگی به محرومان                                                     |
| ۹۴  | محبت به مردم                                                          |
| ۹۶  | جامعه طبقاتی                                                          |
| ۱۰۳ | سیاست تبعیض نژادی                                                     |
| ۱۰۷ | ۱ - تحریم ورود غیر عرب به مدینه                                       |
| ۱۰۷ | ۲ - منع قصاص عرب توسط غیر عرب                                         |
| ۱۰۸ | ۳ - منع سخن گفتن به زبان غیر عربی                                     |
| ۱۰۹ | ۴ - اعتراض به حکومت آزاد شدگان بر قریش                                |
| ۱۰۹ | ۵ - جلوگیری از ازدواج مردان غیر عرب با بانوان عرب                     |
| ۱۰۹ | ۶ - اختصاص کمترین مستمری از بیت المال به غیر عرب                      |
| ۱۱۰ | ۷ - تبعیض میان عرب شهرنشین و بادیه نشین                               |
| ۱۱۳ | بهره‌گیری اعراب از تبعیض نژادی                                        |
| ۱۱۵ | علت عظمت زمامداران نزد عرب                                            |
| ۱۱۷ | تأثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> |

## فهرست \* ۷

|     |                                                             |
|-----|-------------------------------------------------------------|
| ۱۲۳ | گفتار سوم: بررسی عدالت قضایی                                |
| ۱۲۳ | رفتارهای دوگانه در قضاوت                                    |
| ۱۲۳ | ۱ - برخورد دوگانه با حضرت زهرا (ع) و جابر بن عبدالله انصاری |
| ۱۲۷ | ۲ - برخورد دوگانه با فرزند عمروعاص و عباده بن صامت          |
| ۱۲۹ | ۳ - برخورد دوگانه با فرزند عمروعاص و مُعِیرَة بن شُعبه      |
| ۱۳۲ | بی‌توجهی به دادخواهی مظلوم                                  |
| ۱۳۵ | گفتار چهارم: بررسی حقوق مخالفین قانونی                      |
| ۱۳۵ | نحوه برخورد با مخالفین قانونی                               |
| ۱۳۵ | سیاست مُشت آهنین                                            |
| ۱۴۰ | برچسب ارتداد                                                |
| ۱۶۵ | نمونه هایی از برخورد دستگاه خلافت با مخالفین قانونی         |
| ۱۶۵ | الف - مالک بن نویره                                         |
| ۱۶۸ | دو تذکر                                                     |
| ۱۷۴ | ب - سعد بن عباده                                            |
| ۱۷۸ | ج - امّ قروه                                                |
| ۱۷۹ | ماجرای سوزاندن فُجائَة السُّلَمی                            |
| ۱۸۳ | گفتار پنجم: بررسی آزادی‌های فردی و اجتماعی                  |
| ۱۸۳ | برخورد با جوانان                                            |
| ۱۸۳ | الف) برخورد با زید بن معاویه قشیری                          |
| ۱۹۴ | ب) برخورد با نصر بن حجاج                                    |
| ۱۹۶ | قربانیان محدودیت                                            |
| ۱۹۷ | الف) ابن عباس                                               |
| ۱۹۷ | ب) ابویوب                                                   |
| ۱۹۷ | ج) غلام زبیر بن عوّام                                       |
| ۱۹۸ | د) صُبَیح بن عِشل                                           |

- ۲۰۰ ..... (ه) راویان حدیث
- ۲۰۱ ..... خشونت و افراط‌گرایی
- ۲۰۵ ..... خشونت عمر مانع از انتقاد به او بود
- ۲۰۵ ..... خشونت او نسبت به زنان مضاعف بود

خاتمه: تبیین شرایط اجتماعی پس از غصب خلافت

و آسیب‌شناسی سیاست و حکومت

- ۲۰۷ ..... در فرمایش حضرت زهراء (ع)



### انگیزه این تحقیق

یکی از موضوعاتی که به حق در چند سال اخیر مورد پژوهش و تحقیق قرار گرفته است، بررسی و تحلیل شیوه حکومت‌داری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد که به بهانه نامگذاری شایسته دو سال شمسی به نام مبارک ایشان، آثار فراوانی در این زمینه به صورت کتاب یا مقاله به رشته تحریر درآمده است.

آن چه هدف اصلی ما در این نوشتار را تشکیل می‌دهد، صیانت از اصالت این‌گونه آثار، از طریق نقد و نقض ادعاهایی از این قبیل می‌باشد: «حضرت علی فقط یک فرمانروای اداری یا یک خلیفه (به معنایی معروف) همانند خلفای اموی و عباسی نبود، بلکه او خلیفه‌ای در سطح ابوبکر و عمر بود!

... محوری که سیاست سیدنا علی و نظام حکومتی وی گرد آن می‌چرخید... حفظ روح خلافت انبیاء و روش خلفای راشدین بود.»<sup>۱</sup>  
«... این تعبیر صحیح نیست که بگوئیم خلافت راشده و اعضای

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۷ (تیراز ۹۰۰۰

نسخه)، بهار ۸۳، ص ۱۴.

چهارگانه آن عبارت از یک مجموعه چهارنفری بودند که سیستم فکری مختلف و اهداف جداگانه و خط مشی متفاوت و سیاست‌های مستقل داشتند... هر یک از این چهار نفر، مظهر و آئینه تمام‌نما و مصداق کامل خلافت نبوی بودند... که طبیعت و روح خلافت در همه آنان به طور کامل و مساوی! وجود داشت.<sup>۱</sup>

«اما آن‌چه که معلوم است، برجستگی اخلاقی و ایمان صادقانه خلفا به اسلام است و تعالیم الهی. فروتنی خلفا، یک دل و یک زبان بودنشان، مروتشان، صداقتشان... و هنگام بررسی نحوه زندگیشان، می‌شود به این نتیجه رسید که ایشان کردار و گفتاری همسان! داشته‌اند.»<sup>۲</sup>

«هنگامی که صحبت از اسلام می‌شد و انجام تعلیمات و قوانین اسلامی، علی آشنا و بیگانه نمی‌شناخت همان‌گونه! که عمر نیز...»<sup>۳</sup>

«علی در زهد زندگی فقیرانه، شبیه! عمر بن خطاب بود.»<sup>۴</sup>

«علی ... مانند! عمر سخت گیر بود و طبق احکام دین عمل می‌نمود.»<sup>۵</sup>

به منظور پاسخ‌گویی به این شبهات، سعی خود را در بررسی و نقد تمجیدهای مطرح شده نسبت به خلفا و حکومتشان به کار گرفتیم و از طریق ارائه اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت به اثبات وجود تعارض و دوگانگی در نقل‌های مربوط به رفتارهای آنان پرداختیم؛ تا خواننده محترم پس از این آشنایی، خود درباره نتیجه‌گیری‌های مطرح شده در اظهارات فوق به قضاوت بنشیند.

۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، فاقد شمارگان، تابستان ۷۹، ص ۳۰؛ نبی‌خاتم و دین کامل (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲ - فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۴۹ - ۵۰.

۳ - همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۰۱.

۴ - همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۳۹.

۵ - همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۲۴۴.

## یادداشت

شاید پس از اتمام مطالعه این نوشتار، این سؤال در ذهن بسیاری از شما خوانندگان گرامی نقش ببندد که چرا ضمن بررسی دوران سیزده ساله زمامداری دو خلیفه، به غصب خلافت حقّه الهیّه امیرالمؤمنین علیه السلام که انکار امامت و ولایت منصوصه ایشان را به دنبال آورد، هجوم به بیت وحی که به شهادت مظلومانه و خاموشانه حضرت زهرا علیها السلام و محسن بن علی علیه السلام انجامید و نیز غصب فدک، منع خمس، ارث و سایر حقوق مالی از خاندان رسالت و سایر جنایاتی که نسبت به ایشان صورت گرفت، هیچ اشاره‌ای نگردیده است؟!

چرا که این امور، خود گویاترین شواهد تاریخی جهت نقد شیوه حکومت‌داری خلفا و نقض تمجیدهای صورت گرفته از آن دو می‌باشد.

همچنین شاید برخی از شما خوانندگان محترم این پیشنهاد را در ذهن خود داشته باشید که اگر هم‌زمان با بررسی‌های صورت گرفته، مقایسه و تطبیقی هم با شیوه حکومت‌داری امیرالمؤمنین علیه السلام صورت

می پذیرفت، در ثمربخشی این اثر، مفید واقع می شد.

در پاسخ به شما خوانندگان گرامی، یادآور می شویم که آن چه مانع درج این نکات گردید، نفوذ گسترده نگاه های روشنفکرانه به این دوران سیزده ساله است که مخاطب خود را به چشم پوشی از انتقادات اصلی شیعه و عدم مقایسه این دوران با حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعوت می کند (۱۹) تا خواننده بتواند جدای از این فضا، به تماشای سادگی، برابری و آزادی در آن دوران و بی نظیری این حکومت در جهان، بنشیند و بر این مجسمه آزادی و عدالت بنگرد (۲۰) چنانچه ابراز شده:

«اگر خون های پاک این پاکمردان آزادی و برابری و داد نمی بود و اگر این خودسوزان راه خدا و مردم نمی بودند، امروز به عنوان مسلمان، روح قرآن و سنت پیغمبر را در دستگاه اشرافی عثمان و حاشیه نشینان چاپلوس و مردم فریش و کاخ سبز معاویه و عمال مردم کش و غارتگرش و در رژیم های خون و ستم و چپاول و فساد و نیرنگ و عصبیت عربی و استبداد جاهلی سلاطین آن دو قبیله عرب می شناختیم، نه در زندگی شگفت و اساطیری علی و نه در سادگی و برابری و آزادی حکومت ابوبکر و عمر.»<sup>۱</sup>

در ادامه همین متن - که به عنوان مقدمه ای بر کتاب حُجَر بن عدی نگاشته شده - در پاورقی می خوانیم:

«در اینجا با اینکه انتقادات اصلی شیعه - آنچنانکه از زبان علی تجسم عینی و کامل روح اسلام می شنویم - درست و دقیق است، اما هیچ موزخ منصفی! که از تاریخ سیاسی جهان آگاه است، هرگاه حکومت این دو صحابی نامی! پیغمبر را با رژیم قیصرها و خسروهای تاریخ

۱ - دکتر علی شریعتی: حسین وارث آدم (مجموعه آثار ۱۹)، چاپ های قبل از ویرایش، ص ۳۵۶؛ ویرایش جدید (چاپ نهم ۱۳۸۰)، ص ۳۴۳.

## یادداشت \* ۱۳

می‌سنجد، نمی‌تواند از اعجاب و تحسین! خودداری کند. به عقیده من تنها بدقابلی این دو مرد در این بود که رقیبشان مردی خارق‌العاده چون علی است و مورخان آنان را با وی می‌سنجند و محکوم می‌کنند. اگر علی نمی‌بود، حکومت آن دو، حکومتی بی‌نظیر! در جهان! جلوه می‌کرد.<sup>۱</sup>

همچنین در تحلیل این سؤال که چرا ملت ایران در برابر ورود سپاه اسلام از خود ضعف نشان داد، می‌خوانیم:

«پیداست چرا: در آنجا عمر خلیفه بود و مشاوران و فرماندهانش اصحاب بزرگ پیغمبر [ادامه سخنرانی که در پاورقی درج گردیده:] که اگرچه در مقایسه با علی و با ارزش‌های اسلام ضعف‌هایی داشتند، اما در مقایسه با حکام ساسانی و رومی، در نظر مردم غیر مسلمان محکوم این نظام‌ها، مجسمه آزادی و عدالت بودند.»<sup>۲</sup>

بنابراین لازم به نظر می‌رسید که جهت تقویت قوای علمی و منطقی جوانان شیعه و افزایش توانمندی آن‌ها در پاسخ‌گویی مستند به این‌گونه سخنان، و امکان ارائه مدارک تاریخی هنگام مواجهه با این‌گونه شبهه‌افکنی‌ها، با شیوه و نگاهی که در این کتاب ملاحظه می‌فرمایید، به بررسی و نقد نظام حاکم بر آن دوران پردازیم؛ تا ثابت گردد که خلفا - در درون خود - به هیچ یک از دستورات اسلامی، پای‌بندی واقعی نداشته و اسلام را تنها به عنوان ابزاری جهت تثبیت پایه‌های قدرت خود می‌خواستند؛ لذا در موارد مقتضی، هیچ‌ایایی از زیر پا نهادن اصول عدالت و آزادی نداشته و در جای خود، همانند

۱ - همو: حسین ولایت آدم، چاپ‌های قبل از ویرایش، ص ۲۵۶؛ ویرایش جدید، ص ۳۴۲.

۲ - دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار ۱۵)، ج ۲ (چاپ هشتم ۱۳۸۱).

حکام رومی و ساسانی عمل می‌کردند؛ با این تفاوت که جلوه‌های این نوع حکمرانی ظالمانه آنان، از یک سو زیر شعار فریبنده اسلام خواهی‌شان مستور و از دیدگان پنهان مانده و از سوی دیگر، اندک ردّ پاهای باقی مانده از نحوه حکومت داری‌شان در آن دوران سیزده ساله، به دست خیانتگر تاریخ نگاران از صفحات تاریخ محو گردیده است و درست به همین دلیل رسیدن به نگاهی که در این نوشتار به دنبال آن هستیم، خالی از مشکلات و کمبودها در مسیر پژوهش و تحقیق نمی‌باشد؛ چرا که اسناد تاریخی به حذف و تحریف مدارک مورد نیاز ما در طول زمان اشاره دارند.

برای مثال:

«احمد بن حنبل در کتاب العلل می‌گوید: ابوعوانه<sup>۱</sup> کتابی در معایب اصحاب رسول خدا ﷺ نوشته بود، سلام بن ابی مطیع نزد او آمد و گفت: ابی‌عوانه! آن کتاب را به من بده. ابوعوانه کتاب را به او داد و سلام آن را گرفت و سوزاند.<sup>۲</sup>

احمد بن حنبل در همان کتاب از عبدالرحمان بن مهدی روایت می‌کند: از این که نگاهی به کتاب ابی‌عوانه کرده‌ام استغفار می‌نمایم.<sup>۳</sup>

او از این که به آن کتاب نگریسته استغفار می‌کند و دیگری می‌آید و کتاب را از او می‌گیرد و بدون اجازه و رضایت او آتش می‌زند.

۱ - ابوعوانه یکی از بزرگان خفا و محدّثین اهل سنت است.

۲ - به نقل از: العلل و الرجال، ج ۱، ص ۶۰.

۳ - به نقل از: العلل و الرجال، ج ۳، ص ۹۲ (چاپ جدید).

در شرح حال عبدالرحمان بن خراش نوشته‌اند: او معایب شیخین [ابوبکر و عمر] را در دو جزء نوشته بود.

در شرح حال حسین بن حسن اشقر ذکر کرده‌اند: احمد بن حنبل از او حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت کسی او را دروغگو خوانده است.

به او گفتند: که اشقر احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می‌کند و بابی در ذکر معایب آن‌ها نگاشته است.

احمد بن حنبل چون چنین شنید گفت: پس صلاحیت این را ندارد که از او حدیث نقل شود.<sup>۱</sup>

آن دو جزء یا آن بابی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود کجاست؟

چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟

و چرا به مجرد این که احمد بن حنبل می‌فهمد که اشقر درباره شیخین چنان احادیثی روایت می‌کند و چنان احادیثی را در کتاب خود آورده است، نظر خود را تغییر می‌دهد و به ناگاه در دید او، اشقر دروغگو و غیر قابل اعتماد می‌شود و صلاحیت نقل و روایت حدیث را از دست می‌دهد.

در شرح حال بسیاری از بزرگان حدیث که جزء راویان صحاح سته هستند، گفته‌اند:

آن‌ها به ابوبکر و عمر دشنام می‌داده‌اند، برای نمونه بنگرید به

۱- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.



شرح حال اسماعیل بن عبدالرحمان<sup>۱</sup>، تلید بن سلیمان<sup>۲</sup>، جعفر ابن سلیمان الضبعی<sup>۳</sup> و دیگران<sup>۴</sup>.  
 «در نیمه قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است. زائده بن قدامه که در نیمه قرن سوم می زیسته است می گوید:

چه زمانی شده است؟! مردم، ابوبکر و عمر را دشنام می دهند.<sup>۵</sup>  
 این امر همچنان گسترش می یافت تا در قرن ششم یکی از محدثین بزرگ اهل سنت به نام عبدالمغیث بن زهیر بن حرب حنبلی بغدادی، کتابی در فضیلت یزید بن معاویه و در دفاع از او و جلوگیری از لعن بر او نگاشت و چون از او علت تألیف چنین کتابی را پرسیدند، گفت: هدف من این بود که زبان ها را از لعن خلفا بازدارم.<sup>۶</sup>

در اواخر قرن هشتم هجری به تفتازانی برمی خوریم، او در شرح المقاصد چنین می گوید:  
 اگر گفته شود که چرا برخی از علمای مذهب با این که می دانند یزید مستحق لعن است، لعن او را جایز نمی شمارند؟ در پاسخ

۱- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲- به نقل از: تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲.

۳- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۲-۸۳.

۴- استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه مسعود شکوهی)، ص ۳۸-۴۰.

۵- به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۴.

[از سخن او چنین استنباط می شود که در آن دوران، صحبت از رفتارهای زشت خلفا رایج و متداول بوده است.]

۶- به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۶۱.



می‌گوییم: به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید جلوگیری کرده باشند<sup>۱</sup>...»<sup>۲</sup>

«با توجه به آنچه گفتیم پس از کاوش و جستجوی لازم در لابلاي منابع و مصادر، نخست به این نتیجه می‌رسیم که بسیاری از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت نیز رویدادهای مربوط به رفتارهای ناروای برخی اصحاب پیامبر - حال در زمان حیات یا پس از رحلت آن حضرت - را نقل کرده‌اند؛ لیکن در اثر عوامل گوناگونی این حکایتها از بین رفته و یا در هاله‌ای از ابهام و حتی گاهی تحریف شده، نقل گردیده است.

ابن عدی - متوفی ۳۶۵ هـ - درباره ابن خراش می‌نویسد:  
او دو جزء (کتاب) درباره حرکت‌های ناروا و معایب ابوبکر و عمر تألیف کرده است.

سپس ابن عدی او را توثیق می‌نماید.<sup>۳</sup>  
وی در شرح حال عبدالرزاق بن همام - پس از ستایش او - می‌گوید:

... او درباره مثالب (عیب‌های برخی اصحاب و خلفا) سخنانی دارد که من در این کتاب ذکر نخواهم کرد!... او در فضائل اهل بیت و رفتارهای ننگ آور دیگران (صحابه و خلفا) مطالب غیر قابل قبولی آورده است.

آنگاه ابن عدی وی را نیز توثیق کرده است.<sup>۴</sup>

۱ - به نقل از: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲ - همان منبع، ص ۴۱ - ۴۲.

۳ - به نقل از: الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۵۱۹.

۴ - به نقل از: همان منبع، ج ۶، ص ۵۴۵.

ذهبی - متوفی ۷۴۸ هـ - در ترجمه ابوصلت هروی<sup>۱</sup> و رواجی<sup>۲</sup> و هم چنین ابن حجر - متوفی ۸۵۲ هـ - در ترجمه جعفر ابن سلیمان<sup>۳</sup> و... آورده اند که آنان عیبهای صحابه را روایت کرده اند؛ و این خود یکی از علت های تضعیف راویانی قرار گرفته که از خلفا و صحابه عیب جویی می کنند.

مسلم در کتاب صحیح خود آورده است:

عبدالله بن مبارک در برابر انبوه مردم می گفت: از عمرو بن ثابت سخنی نقل نکنید! زیرا او به صحابه ناسزا می گوید.<sup>۴</sup>

در این راستا می توان به شرح حال برخی چون احمد بن محمد بن سعید بن عقیله<sup>۵</sup>، اسماعیل بن عبدالرحمان<sup>۶</sup>، تلید بن سلیمان<sup>۷</sup>، قادی<sup>۸</sup>، عمرو بن شمر<sup>۹</sup>، محمد بن عبدالله شیبانی<sup>۱۰</sup>، زیاد بن منذر<sup>۱۱</sup> و برخی دیگر مراجعه نمود.<sup>۱۲</sup>

«اینان چرا به شیخین دشنام می دادند؟»

۱ - به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۷ - ۴۴۸.

۲ - به نقل از: همان منبع، ج ۱۱، ص ۵۳۷ - ۵۳۸.

۳ - به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۳.

۴ - به نقل از: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲.

۵ - به نقل از: الكشف الحثیث، ص ۷۰.

۶ - به نقل از: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۷ - به نقل از: همان منبع، ج ۱، ص ۴۴۷.

۸ - به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۲.

۹ - به نقل از: لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶۶.

۱۰ - به نقل از: همان منبع، ج ۵، ص ۲۳۱.

۱۱ - به نقل از: کتاب المجروحین (تألیف: ابن حبان)، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ر.ک: تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۳۶ و ج ۲۱، ص ۵۹۴.

۱۲ - شیخ عبدالزهره مهدی: نگرشی در اسناد و مدارک هجوم به خاتمه صدیق طاهره (ع)، ص ۱۸۶ - ۱۸۸.

آیا روایتی، بلکه روایت‌هایی به آنها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام می‌کرد و آنها به خود اجازه می‌دادند که به خلیفهٔ اول و دوم لعن نثار کنند، آن روایات و مسائل اکنون کجاست؟<sup>۱</sup>

«به راستی این کتب و روایتها کجاست و یا چه فرجامی یافته است؟»

آیا فرجامی دیگر دارند جز آنچه احمد بن حنبل بدان اقرار کرده که آنها را سوزاندند، تا در دسترس مردم قرار نگیرد و پرده از حقایق تلخ و ناگوار برداشته نشود و یا آنکه در صندوقهای تعصب و لجاجت پنهان شده‌اند و قفلهای گران حق‌ستیزی، دسترسی به آنها را ناممکن ساخته است. ذهبی می‌نویسد:

گرچه کتابها و نوشته‌ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره‌ها و درگیری‌های بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگی‌های بین آنان را رقم زده است؛ لیکن بسیاری از این روایتها ضعیف یا بدون سند و یا دروغ است (!؟) می‌بایست آنها را پنهان سازیم و حتی باید آنها را نابود کنیم تا آنکه دلها دربارهٔ اصحاب صاف شود و همگان ایشان را دوست بدانند و از آنان خشنود و راضی باشند.

و مخفی ساختن این‌گونه مطالب بر عموم مردم و فرد فرد

۱ - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمهٔ مسعود شکوهی)، ص ۴۰.

عالمان لازم است...<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

آنچه ملاحظه فرمودید دورنمایی بود از موانعی که در مسیر پژوهش و تحقیق درباره سیزده سال زمامداری پس از پیامبر ﷺ با آن مواجه بوده ایم؛ لذا باید گفت:

مباحث این کتاب، تنها صحنه‌های محدودی از آن دوران را ترسیم می‌نماید و اندکی است که حکایت از بسیار دارد. اندکی که سیاست استفاده ابزاری از اسلام توسط خلفا و عدم اعتقاد راستین آن‌ها به تعالیم اسلامی را نمایان می‌گرداند و خواننده فرهیخته را از ساده‌اندیشی و سطحی‌نگری نسبت به اسلامی بودن نام حکومت خلفا، به سوی ژرف‌اندیشی و کالبد شکافی آن دوران سوق می‌دهد و قضاوت وی را در این زمینه دقیق و سنجیده می‌گرداند.

۱- به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۹۲-۹۳.

۲- شیخ عبدالزهره مهدی: نگرشی در اسناد و مدارک هجوم به خانه صدیقه طاهره علیها السلام،

ص ۱۹۰.

### تحلیل استادارجمند سید محمد ضیاء آبادی از دوران زمامداری خلفا\*

«اینجا شاید دور از تناسب نباشد اگر تذکری تنبّه انگیز به برخی از ساده اندیشان - اگر نگوئیم کج اندیشان - داده شود. گاهی شنیده می شود و احیاناً در برخی نوشته ها به چشم می خورد که یک قسمت از کارهای منافقین درجه اول صدر اسلام را - که به صورت فتح بلاد و گسترش دادن به دامنه حکومت قرآن و اجرای قوانین حقوقی و جزایی اسلام و تظاهر به ساده زیستی و بی رغبتی به شئون دنیوی و نظایر این امور انجام داده اند - به عنوان خدمت به اسلام و مسلمین و تبلیغ دین و ترویج آیین تلقی می کنند، و آنها را - حداقل - از این جهت شایسته مدح و ثنا می پندارند؛ و به زعم خویش اعتقاد دارند که از هر کسی کار نیکش را باید ستود و از کار بدش نیز انتقاد

---

\* این متن با کسب اجازه از محضر استاد و پس از مطالعه کامل سایر بخش های این کتاب از سوی ایشان، در این جا درج گردیده است.

باید نمود.

ولی ما، در جواب این سخن می‌گوییم: اول شما بزرگی گناه غصب مقام خلافت و کنار زدن امام معصوم و خلیفه منصوب از جانب خدا را در نظر بگیرید، و از یاد نبرید که آنان با این عمل بسیار خائنانه خویش، مسیر امت اسلامی را که صراط مستقیم و راه سعادت ابدی بود، تغییر دادند و جامعه را به انحرافی عظیم و ضلالی بعید دچار نموده، رو به دارالبوار جهنم به حرکت درآوردند...

آری؛ شما اگر بزرگی این جنایت فوق‌العاده سهمگین و ویرانگر را در نظر بگیرید و آنگاه پی‌آمدهای بسیار رنج‌آور و دردانگیز آن را از زبان تاریخ اسلام بشنوید و برای شما روشن شود که این عناصر مفسد خائن، زیر ماسک قلابی اسلام و ایمان که بر چهره کفر و نفاقشان زده بودند، چه بلایی بر سر اسلام و مسلمین آوردند و چه درّه هولناکِ مرگباری پیش پای این امت مسکین گشودند، آنوقت می‌پذیرید که حتی کارهای بظاهر نیکشان نیز، نه تنها نیک نیست، بلکه خود یک خیانت و جنایت دیگری است علاوه بر سایر جنایات بشرسوزشان!

آیا اگر یک آدم شیاد مکاری با حيله گری‌های فراوان، شما را از خانه و کاشانه‌تان بیرون کند و خود را صاحب خانه و زندگی معرفی نموده و در تمام امور شما متصرف گردد و آنگاه با جدّ و اهتمام شدید به توسعه و تعمیر و تزئین آن خانه بپردازد، آیا شما این کارهای توسعه و تعمیر و تزئین را که آن آدم جبّار و مکار در خانه شما انجام می‌دهد، به عنوان خدمت و احسان به

تحلیل استاد ارجمند سید محمد ضیاء آبادی \* ۲۳

خودتان تلقی می‌کنید؟! یا خیر، تمام اینها را که به دنبال غضب خانه انجام می‌شود، در واقع عملی خائنانه و تصرفی غاصبانه علاوه بر خیانت و ظلم اصلی وی می‌شناسید؟!

حال، ما هم می‌دانیم کسانی که به ناحق و ظالمانه، خود را در مسند خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جازده و محراب و منبر آن حضرت را اشغال نمودند، کارهای بظاهر خوب هم انجام دادند؛ با کفار و قبایل طاعی از عرب و عجم جنگیدند و کشورهای را به زیر پرچم اسلام آوردند و برگسترش دامنه حکومت اسلامی افزودند، و تا آنجا خود را حامی عدل و ساعی در اجرای حدود و نشر احکام خدا نشان می‌دادند که احیاناً فرزند خودشان را نیز که مرتکب گناه شده بود، حد می‌زدند!

اما هیچکدام از این کارهای بظاهر خوب و چشمگیر آنها، نه تنها مورد رضا و خشنودی خدا نبوده و موجب ثواب روز جزا نمی‌باشد، بلکه کلاً سبب خشم خدا بوده، موجب شدیدترین عذابهای روز جزا خواهد بود و در ازای هر یک از این کارهای خیر، گناهی در نامه عملشان ضبط خواهد شد!

چه آنکه این هواپرستان ریاست طلب، به دروغ ادعای خلافت مقام نبوت نموده، عالی‌ترین مقام و منصب الهی را که حیاتی‌ترین مسئله انسانی است، غاصبانه تصرف کردند و گروههای عظیم از امت اسلامی را به وادی جهل و ضلالت و بدبختی ابدی افکندند...

کسانی که بدون داشتن صلاحیت «اذن» و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت «داعی الی الله» - علیه و علی آله صلوات الله و



سلامه - قلمداد کرده‌اند، از نظر قرآن، مُفتریان کذاب و ستمگرترین افراد بشر به حساب می‌آیند و لزوماً مستحق سخت‌ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می‌باشند؛ اگرچه از موضع منبر و محراب غصبی، با قیافه‌های زاهد نمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوا دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنهٔ حکومت - به نام - اسلامی را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند!

اینان ممکن است بر اثر همین کارها، در نظر مردم ظاهربین سطحی‌نگر، خدمتگزار به عالم اسلام و قرآن شناخته شده باشند؛ ولی از نظر انسانهای واقع‌بین ژرف‌اندیش، همین پیشرفتهای ظاهری خالی از شناخت دین، که قهراً بر اثر جهل و بی‌تقوایی فاتحین و نبودن رهبری معصوم در رأسشان، توأم با اجحافات و تعدیات نامرضی خدا و ناپسند در نزد عقلا بوده است؛ ضربه‌های سنگین بر افکار مردم وارد آورده و ملت‌ها را نسبت به دین حق و آیین پاک الهی، بدبین ساخته است، و اسلام را هم، مانند سایر مسلکهای دنیایی که از لشکرکشی‌ها جز کشورگشایی و مملکت‌گیری هدفی ندارند، جلوه داده است...»<sup>۱</sup>

۱ - اقتباس از کتاب «در جستجوی علم دین»، ص ۱۶۵ - ۱۸۲.



## پیش‌گفتار

### خلافت راشده ادعایی خلاف واقع

قبل از آن‌که به بررسی و نقد تمجیدهای مطرح‌شده از حکومت و شخصیت خلفا بپردازیم، نخست به این مسئله اشاره می‌کنیم که از نظر مدافعان امروزی حکومتِ خلفا، خلافت راشده چیست و چه رابطه‌ای با حکومت خلفا دارد؟

آن‌چه از نوشته‌ی این طیف نویسندگان به دست می‌آید این است که: «خلافت راشده عبارت است از نیابت کامل از طرز تفکر و خط مشی پیامبر»!<sup>۱</sup>

«عصر خلافت خلفای راشدین نمونه کاملی از خلافت راشده بود که نمایندگی کامل طرز تفکر و زندگی نبوی را بر عهده داشت»!<sup>۲</sup>  
صرف‌نظر از این که شواهد و اسناد تاریخی تا چه میزان ادعای اخیر

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، تابستان ۷۹،

ص ۳۰.

۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، تابستان ۷۹، ص ۳۰-۳۱.

را مورد تأیید یا تکذیب قرار می دهند، در این مقدمه می خواهیم با توجه به غفلت خوانندگان این قبیل اظهارات، از عقاید انحرافی اهل سنت درباره مقام نبوت و شخصیت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، تنها با اشاره ای کوتاه به دیدگاه کلامی دانشمندان اهل سنت درباره مقام و منزلت خلیفه، به نقد همانند جلوه دادن شخصیت خلفا با آنچه به طور فطری از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، به ذهن خواننده این شبهات می رسد، بپردازیم.

بدین منظور با فرض نگاه صحیح خوانندگان این شبهات به مبحث نبوت، به دیدگاه علمای برجسته اهل سنت در زمینه خلافت اشاره می کنیم تا ثابت شود که این مکتب، وجود بسیاری از صفات نکوهیده را در شخص خلیفه می پذیرد و آن ها را مانع از خلافت او نمی شمارد و به همین دلیل نیز فروکاستن منزلت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله را به راحتی می پذیرد (!) لذا این طیف نویسندگان، نمی توانند مدعی شوند که «خلافت راشده آینه تمام نمای نبوت است.»<sup>۱</sup> آن هم نبوتی که براساس فطرت پاک و عقل سلیم، در ذهن خواننده این قبیل مقالات، نقش بسته می شود (!؟) مگر این که قبل از هر چیز، عقاید انحرافی خود در بحث نبوت را آشکار نمایند و میان آن نبوت و این خلافت همانندی برقرار سازند؛ خلافتی که:

الف) قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی (متوفای ۴۰۳ ق)، به گونه ای درباره آن سخن می گوید که گویی خلیفه در نگاه پیروان این

۱- برای مثال: ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در احادیث اسلام (جلد چهارم از

مجموعه نقش عایشه که به طور جداگانه ترجمه و چاپ شده است)؛ نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱- ۷.

۲- عنوان مقاله مندرج در شماره ۲ از فصلنامه ندای اسلام.

پیش‌گفتار: خلافت راشده ادعایی خلاف واقع \* ۲۷

مکتب، می‌تواند به منجلا ب پست‌ترین خصال اخلاقی و سیاه‌ترین کارنامه سیاسی سقوط کند و همچنان خلیفه رسول الله و نماینده ایشان باقی بماند؛ وی در کتاب «التمهید» می‌گوید:

«لَا يَنْخَلِجُ الْإِمَامُ بِفِسْقِهِ وَ ظُلْمِهِ بِغَضَبِ الْأَمْوَالِ وَ ضَرْبِ الْأَنْبَارِ وَ تَنَاوُلِ النَّفُوسِ الْمُحَرَّمَةِ وَ تَضْيِيعِ الْحُقُوقِ وَ تَغْطِيلِ الْحُدُودِ...»  
 خلیفه هرگز با غضب اموال، زدن انسان‌ها، کشتن نفوس محترم، محو حقوق و عدم اجرای حدود، از موقعیت خود برکنار نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ب) سعد الدین، مسعود بن عمر تفتازانی (متوفای ۷۹۲ ق)، در کتاب «شرح العقائد النسفیة» تصریح می‌کند که:

«لَا يَنْعَزِلُ الْإِمَامُ بِالْفِسْقِ وَ الْجَوْرِ...»  
 خلیفه بر اثر آلودگی به گناه و ستم از مقامش برکنار نمی‌شود.<sup>۲</sup>  
 وی همچنین یکی از شیوه‌های انعقاد خلافت را قهر و غلبه دانسته و در کتاب «شرح المقاصد» می‌گوید:

«إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ وَ تَصَدَّى لِلْإِمَامَةِ مَنْ يَسْتَجْمِعُ شَرَائِطَهَا مِنْ غَيْرِ بَيْعَةٍ وَ اسْتِخْلَافٍ وَ قَهَرِ النَّاسِ بِشَوْكِهِ انْعَقَدَتِ الْخِلَافَةُ لَهُ وَ كَذَا إِذَا كَانَ فَاسِقًا أَوْ جَاهِلًا عَلَى الْأَظْهَرِ... وَ لَا يَنْعَزِلُ الْإِمَامُ بِالْفِسْقِ...»  
 هنگامی که خلیفه بمیرد و کسی که شرایط امامت را دارا است - بدون بیعت یا تعیین خلیفه قبلی - خلافت را از طریق قهر و غلبه بر عهده گیرد، مقام جانشینی پیامبر برای او برقرار می‌شود و همچنین - طبق نظریه‌ای که به صواب نزدیک‌تر است - حتی

۱ - استاد جعفر سبحانی: پیشوائی از نظر اسلام، ص ۲۱.

۲ - همان منبع، ص ۲۴.

اگر چه گنهکار یا نادان باشد... و خلیفه به دلیل فسق و گناهکاری برکنار نمی‌شود.<sup>۱</sup>

ج) علاوه بر دو نقل اخیر، مؤلف کتاب «الوقایة فی فقه الحنفیه»<sup>۲</sup> مسئله‌ای را مطرح کرده که نمایی روشن از مقام خلافت و شخصیت خلیفه اسلامی نزد پیروان این مکتب می‌باشد؛ وی می‌گوید:

«إِنَّهُ لَا يُحَدُّ الْإِمَامُ حَدَّ الشُّرْبِ لِأَنَّهُ نَائِبٌ مِنَ اللَّهِ...»

اگر خلیفه شراب بنوشد، حدّ شرعی بر او جاری نمی‌شود، چون نماینده خدا است.<sup>۳</sup>

این‌گونه تصریحات که در کتاب‌های مکتب خلافت درج گردیده، به وضوح بیانگر آن است که از نظر اهل سنت هیچ مانعی جهت تحقق صفات ناپسندی که از آن‌ها یاد شد در شخص خلیفه وجود ندارد و باید توجه داشت که این‌گونه اظهار نظرها، خود اعتراف به بروز امثال این آلودگی‌ها در کسانی می‌باشد که در طول تاریخ بر مسند خلافت تکیه زده‌اند.

براساس عقاید این مکتب، خلیفه می‌تواند در عین ارتکاب انواع گناهان و گرفتاری به جهل و نادانی و اعمال ظلم و ستم در حق دیگران، همچنان خلیفه باقی بماند و هم‌زمان نیز از سوی مدافعان امروزی مکتب خلافت درباره او ادّعا شود که وی نمایندگی کامل طرز تفکر و زندگی نبوی را بر عهده دارد(!؟)

۱- همان منبع، ص ۲۱.

۲- [ظاهراً نام اصلی کتاب «وقایة الروایة فی مسائل الهدایة» تألیف محمود بن عبیدالله محبوبی (متوفای حدود ۶۷۳ق) درباره فقه حنفی می‌باشد (ر.ک: کشف الظنون، ج ۶، ص ۴۰۶؛ هدیه العارفين، ج ۲، ص ۴۰۶؛ معجم المؤلفین، ج ۱۲، ص ۱۷۸)]

۳- همان منبع، ص ۲۳.

پیش‌گفتار: خلافت راشده ادعای خلافت واقع \* ۲۹

بنابر این شناخت از شخصیت خلیفه، می‌توان نتیجه گرفت که در این مکتب، هیچ‌گونه همانندی واقعی میان خلافت خلفا با چهره واقعی و تحریف نشده حکومت و شخصیت پیامبر ﷺ برقرار نبوده و خلافت آنان به هیچ روی نمایانگر خلافت پیامبر ﷺ نمی‌باشد؛ چرا که خلیفه آنان نیز هرگز واجد صفات والای پیامبر ﷺ در این زمینه‌ها نیست. که اگر بود، هرگز شاهد توجیه این امور ناروا از یک سو و سعی در تخریب سیمای معنوی پیامبر ﷺ از سوی دیگر، نبودیم؛ بلکه ادعای راشده بودن خلافت و تطبیق آن بر حکومت و شخصیت برخی افراد تحت عنوان ساختگی نیابت کامل از طرز تفکر و خط مشی پیامبر ﷺ - تنها، ادعای گزافه‌ای است که با سوءاستفاده از اندیشه صحیح مخاطب این قبیل مقالات درباره نبوت و شخصیت پیامبر ﷺ، سعی در پاکسازی چهره خلافت - که پس از رحلت پیامبر ﷺ غصب گردید و به یغما رفت - دارد.<sup>۱</sup>



حال با این شناخت از مبانی فکری اهل سنت در مبحث خلافت، چگونه می‌توان به دیدگاه «احیای دوباره نظام خلافت»، که از سوی تکاپوگران خط مشی سیاسی - اجتماعی، به عنوان راه حل مناسبی جهت دستیابی به اتحاد اسلامی در این زمان، ابراز می‌گردد، اعتماد نمود، خود سؤال دیگری است!!!

---

۱ - جهت آشنایی بیشتر با بررسی و نقد مبانی کلامی اهل سنت درباره امامت و خلافت می‌توانید به کتاب «الامامة فی اهمّ الكتب الکلامیه و عقیده الشیعة الامامیه» تألیف استاد سید علی حسینی میلانی مراجعه فرمایید.

در این کتاب به نقد مباحث امامت و خلافت در سه کتاب مشهور اهل سنت، یعنی «شرح المواقف»، «شرح المقاصد» و «شرح العقائد النسفیة» پرداخته شده و متن کامل مباحث این سه کتاب نیز در موضوع مورد نقد، در پایان کتاب افست گردیده است.

## ۳۰ \* مظلومی گمشده در سقیفه ۳

آیا می‌توان پذیرفت که:

«... نظام خلافت در نزد اهل سنت، می‌توانست مایهٔ یگانگی مسلمین و همهٔ بلاد اسلامی بشود...»<sup>۱</sup>

در این‌جا جهت آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های پیشتازان این جنبش در جهان اسلام، توجه شما را به چکیدهٔ اندیشه‌های آنان جلب می‌نماییم؛ چرا که

«مورخان جدید، چه غربی و چه مسلمان، نتوانسته‌اند از ستایش دومین خلیفهٔ حضرت محمد ﷺ خودداری ورزند و خلافت او را کامل‌ترین تجسم آرمان خلافت دانسته‌اند؛ بویژه مسلمانان سنی امروز غالباً اجرای اصل قرآنی شورا به دست او و تلاش‌های وی را برای نهادن بنای رهبری جامعه بر پایهٔ شایستگی دینی و سبقت در خدمت به آرمان اسلام، سرمشقی اساسی دانسته‌اند برای تجدید بنای خلافتی واقعاً دموکراتیک یا حکومت‌های اسلامی دیگر.»<sup>۲</sup>

- میرزا رضای کرمانی از سید جمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۴ - ۱۲۵۴ ق) نقل می‌کند که وی می‌گفت:

«اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند.»<sup>۳</sup>

- شیخ محمد عبده (۱۳۲۳ - ۱۲۶۶ ق)، که بزرگ‌ترین شاگرد سید جمال محسوب می‌شود نیز در کلیت، همان نظریات استادش را تکرار می‌نمود، منت‌هی در قالبی نظری‌تر و منظم‌تر.

۱ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲ - ویلفرد مادلونگ: جانشینی حضرت محمد ﷺ (پژوهشی پیرامون خلافت نخستین)، ص ۱۰۹.

۳ - ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ دکتر سید جعفر شهیدی در مقالهٔ خویش به نام «وحدت، گمشده‌ای که باید یافت، اما چگونه و از کجا؟» که در «کتاب وحدت» به چاپ رسیده است؛ صحت این نقل تاریخی را پذیرفته‌اند.



نیز دوست داشت با به طمع انداختن من در آن مورد مرا بیازماید. به همین سبب آن را بر من عرضه کرد و حال آن که به خوبی می دانست و من هم می دانستم که اگر او نیز خلافت را به من تسلیم نماید، مردم به من جواب دلخواه نمی دهند.

از این رو، او مرا با وجود اشتیاق به آن مقام، بسی زیرک و محتاط یافت و بر فرض که برای پذیرفتن آن پاسخ مساعد می دادم، مردم آن را به من تسلیم نمی کردند و ابوبکر هم کینه آن را در دل می گرفت و از فتنه او در امان نبودم.

با این همه، معلوم شد که مردم از من کراهت دارند. آیا نشنیدید که مردم از هر طرف فریاد می کشیدند: ای ابوبکر، ما به غیر از تو دیگری را نمی خواهیم و تویی سزاوار خلافت (مرادشان من بودم). می خواستند به من بفهمانند که مرا نمی خواهند) در این حال خلافت را به ابوبکر برگردانیدم و دیدم صورتش از سرور روشن شد.

از کینه ابوبکر بر من، یکی هم وقتی بود که کلامی از من به او رسیده بود و او مرا مذمت کرد.

کلام این بود: وقتی اشعث را اسیر پیش ابوبکر آوردند، او احسان کرد و بر اشعث منت گذاشت و او را آزاد کرد و خواهرش را نیز به تزویج اشعث درآورد.

من در حالی که اشعث پیش ابوبکر نشسته بود به او گفتم: ای دشمن خدا، آیا بعد از اسلام آوردن کافر شدید و راه ارتداد پیش گرفتید و به عقب برگشتید!

اشعث نگاه تندی به من کرد. دانستم می خواهد با من صحبت

پیش‌گفتار: خلافت راشده ادعایی خلاف واقع \* ۴۱

کند ولی موقعیت را مناسب ندید.

بعد از این مرا در یکی از کوچه‌های مدینه دید و گفت: ای پسر

خطاب، تو گوینده آن کلامی؟

گفتم: آری ای دشمن خدا، سزای تو از سوی من بدتر از این جمله است.

اشعث گفت: این برای من از تو بد جزایی است. گفتم: برای چه از من جزای خوب انتظار داری؟

گفت: من به خاطر تو که ناچار به پیروی از ابوبکر شدی ناراحتم. به خدا سوگند، تنها چیزی که مرا به مخالفت ابوبکر گستاخ کرد، جلو افتادن او از تو و عقب ماندن تو از او بود و حال آن که اگر تو خلیفه بودی هرگز از من کار خلاف و ستیزی نسبت به خود نمی‌دید.

گفتم: بلی، همان‌طور است. الآن مرا به چه چیز توصیه می‌کنی؟ اشعث گفت: الآن وقت دستور و توصیه نیست، وقت صبر است. ما آن روز هر دو پی‌کارمان رفتیم ولی اشعث، زبیرقان بن بدر را دیده و قضیه را به او گفته بود و او هم به ابوبکر گزارش داده بود.

ابوبکر برایم پیامی با عتاب و تأسف‌انگیز فرستاد و من نیز پیامی به این مضمون برای او فرستادم:

قسم به خدا، یا تو را از ادامه این کار باز می‌دارم یا در بین مردم سخنی که میان من و تو است افشا می‌کنم که اگر سواران آن را بشنوند به هر کجا بروند، برسانند. با این حال اگر می‌خواهی به عفو خود ادامه بدهیم (همچنان سرمان فاش نشود).



ابوبکر گفت: همان روابط گذشته را ادامه دهیم. این خلافت هم بعد از چند روزی به تو خواهد رسید.  
 من خیال کردم روز جمعه‌ای نمی‌گذرد که ابوبکر خلافت را به من برمی‌گرداند، ولی باز هم بی‌توجهی کرد و به خدا سوگند بعد از این هم سخنی به میان نیاورد تا مُرد.  
 او در مدت خلافتش بدین بی‌توجهی ادامه داد، در حالی که از شدت بغض دندان‌هایش را به هم می‌سایید تا مرگ فرا رسید و از خلافت مأیوس گشت.  
 حال هرچه گفتم، از مردم به خصوص از بنی‌هاشم کتمان نمایند و فاش نکنید. اکنون اگر می‌خواهید برخیزید و بروید.  
 ما برخاستیم در حالی که از گفتار ایشان تعجب می‌کردیم.  
 به خدا قسم، سرّ او را فاش نکردیم تا روزی که هلاک شد.<sup>۱</sup>

۱ - احمد اسدزاد: وصی پیامبر ﷺ کیست؟، ص ۱۴۰ - ۱۴۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۰ - ۳۴.



## گفتار یکم

### بررسی زهد و ساده زیستی

#### انگیزه زهد زمامداران

«از آنجا که مردم معاصر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زندگی ساده خو کرده و از ساده زیستی پیشوای خود خرسند بودند، این ویژگی را از مهم ترین معیارهای زمامداری می شناختند. اگر فردی در بهره‌وری از دنیا، زهد و قناعت پیشه می ساخت و غذای ناملایم می خورد و لباس خشن می پوشید، هر چند دیگر معیارهای رهبری را نمی داشت، برای زمامداری، شایسته شناخته می شد.»<sup>۱</sup>

بنابراین، بسیار طبیعی می نماید که خلفا جهت عوام فریبی و مشروعیت بخشیدن به خلافت غاصبانۀ خود، از این نقطه ضعف در

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۳.

افکار عمومی نسبت به ساده زیستی زمامداران، نهایت بهره‌برداری سیاسی و استفاده ابزاری را نموده و تا آن جا که در توان داشتند سعی خود را در کناره گیری از لذات مادی جهت بهره‌مندی از لذت شیرین ترِ قدرتمندی و حکمرانی بر عرب و عجم به کار برند.

توانایی فریب مردم به واسطه این گونه زاهدنمایی‌ها تا آن جا بود که توانست سکوت مسلمانان در قبال بدعت‌ها و اعمال خلاف شرع سردمداران خلافت، همچون غصب فدک را به همراه آورد؛ زیرا:

«ابوبکر و عمر چندان از بیت المال استفاده نمی‌کردند. بنابراین، مردم می‌پنداشتند اگر خلیفه بر تصاحب اموال کسی اصرار ورزد، بدان مقصود نیست که اموال شخصی خود را افزوده سازد.

مردم دوست دارند زمامدارشان در ازدیاد اموال، بر آنها سخت نگیرد و اگر مالیاتی از ایشان می‌ستاند به مصرف شخصی نرساند...»<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه سخنانی را از استادش ابو جعفر نقیب نقل می‌کند که در فهم سیاست زاهدنمایی زمامداران مؤثر است؛ او می‌گوید:

«شیوه و رفتاری که [ابوبکر و عمر] در دوران زندگی سیاسی خود انتخاب کردند و بیشتر مایه حُسن ظن مردم نسبت به آنان گردید، این بود که خود را از اموال دنیوی رها کردند و در

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۳۹؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۶ - ۲۶۷؛ الشافعی، ص ۲۳۳ - ۲۳۴.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۴۵

بهره‌وری از دنیا زهد به خرج دادند، شیوه رفض<sup>۱</sup> زینت‌های دنیوی را در پیش گرفتند، از دنیا دوری کردند و به مقدار اندک آن قناعت نمودند، غذای ناملایم خوردند و لباس کرباس پوشیدند، چون دنیا به آنان روی آورد، اموال را بین مردم تقسیم نمودند، و با کم و زیاد آن خود را آلوده ننمودند، و این مسئله باعث گردید دلها به سوی آنان متمایل و حسن ظن به آنها پیدا شود و آنان که اندک شبهه‌ای در دل داشتند با خود گفتند:

اگر اینان که با دستورات پیامبر ﷺ مخالفت می‌کردند، برای دستیابی به خواسته‌های نفسانی خود بود؛ این معنا در آنان به ظهور می‌پیوست و به دنیا رغبت نموده و به آن توجه می‌نمودند.

چگونه با دستورات پیامبر ﷺ مخالفت ورزیدند و [در عین حال] لذات دنیوی را ترک کردند؛ که دنیا و آخرتشان - هر دو - را زیان رساند؟! این کاری است که هیچ عاقلی انجام نمی‌دهد. همین مسئله باعث گردید که در کار آنان<sup>۲</sup> شک و تردیدی برای کسی باقی نماند، حکومت آنان را باور نمایند و کردار آنان را تصویب کنند.

ولیکن مردم در اینجا یک نکته را فراموش کردند، لذت ریاست را از یاد بردند و توجه نکردند که مردان والاهمت که دارای اندیشه‌ای بزرگ<sup>۳</sup> هستند، توجهی به خورد و خوراک و زن

۱- [ترک کردن].

۲- [منظور، مخالفت‌های آن دو و اطرافیانشان با دستورات پیامبر ﷺ و احکام شرع می‌باشد].

۳- [این تمجید از خلفا همانند ستودن زیرکی عمرو عاص می‌باشد].

ندارند، و تنها خواستار ریاست و نفوذ کلمه هستند؛ چنانچه شاعر گوید:

عده‌ای از لذت مال صرفنظر کردند

ولیکن از لذت امر و نهی صرفنظر ننمودند.

ابوجعفر نقیب گوید: فرق بین این دو با خلیفه سوم که موجب شد با آن کیفیت کشته شود و مردم او را از خلافت خلع نموده و... این بود که [عثمان] خود و خانواده‌اش را در اموال مقدم داشت و اگر عثمان شیوه [خلیفه] اول و دوم را در پیش می‌گرفت و خانواده خود را از دست‌یابی به اموال باز می‌داشت و آن را در میان مردم توزیع می‌کرد و خود را کنار می‌کشید، هرگز کسی از او خرده نمی‌گرفت و دوری نمی‌گزید، گرچه قبله را از کعبه به جانب بیت‌المقدس می‌نمود و بلکه اگر یکی از نمازهای پنجگانه را حذف می‌کرد و به چهار نماز اکتفا می‌نمود، کسی از او انتقاد نمی‌کرد...»<sup>۱</sup>

بنابر این تحلیل، می‌توان یکی از علّت‌های سکوت مسلمانان در قبال مشاهده بدعت‌های خلیفه دوم را دریافت و پی‌برد که چرا از نظر صحابه و تابعین، نظر خلیفه - ولو خلاف سنت نبوی باشد - عین حکم شرع بوده است (۱۴)

۱ - علی محدّث (بندریگی): سیاه‌ترین هفته تاریخ، ص ۱۴۲ - ۱۴۴؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه،

ج ۱۲، ص ۸۲ - ۹۰.

## زهد سیاسی

هر چند که ادّعا می شود:

«تقوی و خدا ترسی بی شایبه، وی را بر آن داشت تا سعید بن زید را... از  
اعضای شورا قرار ندهد؛ زیرا او پسر عمویش بود.»<sup>۱</sup>

ولی باید گفت: سیاست زیرکانه زهد که در جلب محبوبیت عمومی  
و کسب مشروعیت برای خلیفه تأثیر به سزایی داشت، در نحوه اداره  
امور حکومت و گزینش کارمندان نیز به کار گرفته می شد.  
خلیفه اول و دوم، صرف نظر از شایستگی، توانایی و لیاقت افراد، از  
به کار گماردن خویشان و نزدیکان خود در امور مملکتی، به شدت  
اجتناب می ورزیدند.<sup>۲</sup>

البته در این میان موارد استثناء هم می توان یافت:

الف) ابو موسی اشعری، کارگزار خلیفه دوم در بصره که عبدالله ابن

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۴، (تیراژ: ۹۰۰۰  
نسخه)، تابستان ۸۲، ص ۱۵.

۲ - د. ک: نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

عمر داماد اوست.<sup>۱</sup>

ب) قدامه بن مطعون، دایی عبدالله بن عمر و حفصه که مدتی کارگزار خلیفه دوم در بحرین بود.<sup>۲</sup>

سند تاریخی زیر نشان می دهد که خلیفه دوم به خطر به کار گماردن اقوام و خویشان خود در امور حکومتی به خوبی واقف بود و درست به دلیل رعایت همین دقت سیاسی از انجام آن اجتناب می نمود<sup>۳</sup> و به جای آن از عناصر بانفوذ که دارای پشتوانه قبیله ای بودند، بهره می جست.

«او ضمن پیش بینی درباره عاقبت عثمان چنین گفت: اگر عثمان خلیفه شود، فرزندان ابی معیط<sup>۴</sup> و امیه<sup>۵</sup> را بر مردم مسلط می گرداند و بیت المال را در اختیار آنها قرار می دهد. سوگند که اگر به حکومت دست یابد چنین خواهد کرد و اگر چنین کند، عرب بر او بشورد، آن سان که او را در خانه اش به قتل برسانند.»<sup>۶</sup>

حال چطور شد که خلیفه ترکیب شورای شش نفره و اختیارات فرزند عوف<sup>۷</sup> را به گونه ای تنظیم نمود که خلافت به طور قطع به عثمان برسد؛ سؤالی است که باید از خود خلیفه پرسید!!

۱- ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۱۰۳؛ الو سعی داشت تا در ماجرای حکمیت، دامادش را به خلافت برساند.

۲- ر.ک: نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۵۷-۲۵۹؛ به نقل از: الاصابه، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳- [شاید لو این سیاست را از خلیفه اول آموخته بود.]

۴- [منظور، فرزندان ابومعیط بن ابوعمر و بن امیه است؛ ابومعیط جد ولید بن عقبه می باشد.]

۵- [منظور از فرزندان امیه: ابوالعیص، ابوعمر، عاص، ابوالعاص (جد عثمان بن عفان و مروان ابن

حکم) و حرب (پدر ابوسفیان) می باشد.]

۶- احمد البکری: من حیاة الخلیفه، ص ۴۳۵؛ به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۷- [عبدالرحمان بن عوف، شوهر خواهر مادری عثمان (: ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط) بود.

(بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۹)]

## زهد یا عوام‌فریبی

سندی که ملاحظه می‌فرمایید نشان دهنده آن است که زهد خلیفه، سیاستی ریاکارانه، از روی مصلحت‌اندیشی و تنها به جهت جلوگیری از اعتراض مسلمانان به او بوده است؛ چرا که مدارک تاریخی حاکی از آن است که:

«هُرمُزان<sup>۱</sup> به عمر گفت: اجازه می‌دهی که برای مسلمانان غذایی طبخ کنم.

خلیفه پاسخ داد: بیم دارم که از عهده آن بر نیایی.

هرمزان گفت: نه، می‌توانم.

خلیفه گفت: اختیار با تو است.

هرمزان برای آنان غذاهای رنگارنگی با طعم‌های ترش و شیرین پخت و آن‌گاه نزد خلیفه آمده و گفت: غذا آماده است، برای

---

۱- [هُرمُزان پادشاه سابق شوش و شوشتر که مسلمان شده بود و نقشه‌های جنگی در فتح شهرهای ایران را برای عمر می‌کشید.]



خوردن آن بیایید.

خلیفه در وسط مسجد ایستاد و صدا زد:

ای مسلمانان! من فرستادهٔ هرمزان به سوی شما هستم. پس مسلمانان به دنبالش راه افتادند؛ هنگامی که خلیفه به درب منزل او رسید به همراهانش گفت:

همین جا منتظر باشید. آن‌گاه خودش وارد خانه شد و گفت: غذایی را که پخته‌ای بیاور تا ببینم. سپس ظرف بزرگی را طلب کرد و به هرمزان دستور داد تا همهٔ غذاهایی را که پخته بود در آن بریزد و آن‌ها را هم بزند تا مخلوط و یکی شوند. هرمزان گفت: غذاها را خراب کردی. طعم برخی از این‌ها ترش و برخی دیگر شیرین است.

عمر پاسخ داد: آیا می‌خواهی نظر مسلمانان را از من برگردانی.<sup>۱</sup> آن‌گاه پس از یکی کردن انواع غذاهایی که هرمزان پخته بود، اجازه داد تا مسلمانان وارد شوند و از آن غذا بخورند.<sup>۲</sup>

۱ - (فقال عمر: أردت أن تفسد علی المسلمین)

۲ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۳۶.

## زاهدی با رفتارهای دوگانه

یکی از ادعاهای مطرح شده در اثبات زهد خلفا چنین است:  
 «برای اثبات بی‌رغبتی وی به متاع دنیا و دوری از راحت‌طلبی و  
 پرهیزکاری در استفاده از اموال بیت المال، دو مثال از سیره ابوبکر کافی  
 است:

روزی اهل بیت حضرت ابوبکر شیرینی خواست، وی گفت پولی نداریم  
 که بتوانیم با آن شیرینی تهیه کنیم.

همسرش گفت: از خرج روزانه مقداری پس انداز می‌کنیم تا پول  
 شیرینی جمع شود. حضرت ابوبکر به او اجازه داد، پس از چندین روز  
 مبلغ بسیار کمی گرد آمد؛ آن را به ایشان تقدیم نمود تا شیرینی بخرد.  
 اما سیدنا ابوبکر آن پول را گرفت و به بیت المال برگرداند و گفت: تجربه  
 ثابت کرد که این مبلغ از مخارج ما اضافه است. لذا فرمان داد تا همان  
 اندازه که او هر روز پس‌انداز می‌کرده است از شهریه‌اش بکاهند و  
 غرامت روزهای گذشته را از ملک شخصی خویش که قبل از خلافت به

دست آورده بود پرداخت نمود.»<sup>۱</sup>  
 «علاوه بر آن در لحظات پایانی عُمر، زمین شخصی خود را فروخت و مبلغی را که در دوران خلافت (با تصویب مسلمین)<sup>۲</sup> به عنوان حقوق دریافت نموده بود، مسترد نمود و وصیت کرد که تمام وسایلی که در زمان خلافت از آنها استفاده می‌کرده به بیت‌المال برگردانده شود.»<sup>۳</sup>  
 قبل از بررسی و نقد ادعاهای فوق بر اساس مراجعه به اسناد

۱ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقالة مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۰، (تیراز: ۹۰۰۰ نسخه)، تابستان ۸۱، ص ۲۰.

۲ - به راستی منظور از تصویب مسلمین که در ادعاهای اهل سنت بسیار به چشم می‌خورد، چیست؟ اگر مقصود نظر همه آنان است، که قطعاً وقوع جمعی چنین توافقی مُحال است و اگر نظر برخی از صحابه برگزیده و اطرافیان خلیفه (به اصطلاح: اهل حلّ و عقد) به عنوان نماینده همه مسلمانان، مدنظر می‌باشد؛ باید گفت: «به تصریح خلیفه دوم، نظر اطرافیان خلیفه و منتخبان از صحابه، نظر همه مسلمانان نیست و فاقد اعتبار می‌باشد.»  
 به این سند تاریخی توجه فرمایید:

«دو نفر نزد ابابکر آمده و از او قطعه زمینی برای کشاورزی خواستند. ابابکر نظر اطرافیان حاضر در جلسه را پرسید، هیچ‌کس مخالفت نکرد؛ لذا سند آن را به آن‌ها داد. آن‌ها سند را نزد عمر بردند [تا گواهی او را مبنی بر صحت سند در آن ثبت کنند.] او سند را گرفته و پاره کرد و در حالی که خشمناک بود نزد ابابکر آمد و گفت: آیا این زمین از آن تو بود یا از مال مسلمانان؟ ابابکر جواب داد: مال مسلمین بود؛ ولی من با اطرافیانم در این زمینه مشورت کردم.

عمر در ردّ وی گفت: آیا با همه مسلمانان مشورت کردی و همه به این عمل راضی هستند؟ ابوبکر گفت: من که از اوّل گفتم تو برای خلافت سزاوارتر از من هستی؛ ولی تو مرا به پذیرش آن مجبور نمودی.» (علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۶۱؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۵۸)

گفتگوی میان آن دو چنین ثبت شده است: «... و جاء عمر و هو مغضب، حتی وقف علی اُبی‌بکر، فقال: أخبرنی عن هذه الأرض التي اقتطعتها هذين الرجلين، أهي لك خاصة، أم بين المسلمين عامة؟ فقال: بين المسلمين عامة. قال: فما حملك على أن تخض بها هذين دون جماعة المسلمين؟ قال: استشرت الذين حولي، فأشاروا بذلك، فقال: أفكّل المسلمين أوسعهم مشورة و رضاً!...» (ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵۹)

۳ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقالة مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، تابستان ۷۹،

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۵۳

تاریخی، توجه شما را به اعترافی از خود خلیفه جلب می‌نمایم که دلالت دارد: «او نمی‌توانست خود را از دنیا و مظاهر فریبنده آن نگهدارد.» در حالی که ادعا می‌شود:

«ابوبکر بی‌اعتناترین مردم نسبت به دنیا بود.»<sup>۱</sup>

«مستدرک الصحيحین، جلد ۴، صفحه ۳۰۹ به سند خود از زیدبن ارقم نقل می‌کند که گفت ما با ابوبکر بودیم که او نوشیدنی خواست.

برای او آبی توأم با عسل آوردند.

هنگامی که آن را به لبان خود نزدیک کرد، گریست تا جایی که صحابه و یاران او نیز با او گریستند... زید گفت: بعد از مدتی ابوبکر چشمان خود را پاک کرد.

از او پرسیدند: ای خلیفه رسول خدا! علت گریه تو چه بود؟ ابوبکر گفت: من زمانی همراه رسول خدا بودم که دیدم چیزی را از خود دور می‌کند، اما کسی را همراه او ندیدم.

گفتم: یا رسول الله! چه چیزی را از خود دفع می‌کنید؟ فرمود: این دنیا است که برای من مجسم شده است و به او گفتم از من دور شو؛ فریادی کشید اما دوباره برگشت و گفت: اگر تو از من بگریزی و رهایی یابی، «کسی که بعد از تو خواهد بود»، نخواهد توانست که از من رهایی یابد.

همین حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۱۰، صفحه ۲۸۶ و ابونعیم در حلیۃ الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۳۰ نقل کرده‌اند و در آخر آن اضافه کرده‌اند که ابوبکر گفت: پس

۱ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۲۹.

ترسیدم که دنیا مرا به خود مشغول داشته باشد و این مطلبی بود که باعث گریه من شد... متقی نیز در کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۳۷ در آخر آن اضافه کرده: پس ترسیدم دنیا به من پیوسته باشد که این امر سبب گریه من شد...<sup>۱</sup>

در بررسی این نقل به سه نکته اشاره می‌شود:

(الف) ثبت این نقل از سوی اهل سنت در کتب معتبرشان، قبل از هر چیز مستلزم آن است که تعلق خاطر متقابل دنیا و خلیفه به یکدیگر را بپذیرند؛ که خود ناقض ادعای زهد اوست.

(ب) اگر ادعای ابوبکر نزد همراهانش مبنی بر وقوع گفتگو میان دنیا و پیامبر ﷺ صحت داشته باشد (همه نقل صحیح باشد)، این نقل دلالت بر جدایی‌ناپذیری دنیا از ابوبکر دارد که هرگز با زهد او قابل جمع نمی‌باشد.

(ج) اگر تنها وقوع این گفتگو میان ابوبکر و مسلمانان صحت داشته باشد (بخشی از نقل صحیح باشد)، به نظر می‌رسد این اعتراف خلیفه نزد مسلمانان همراهش، با کیفیت خاص آن یعنی نقل حدیث از پیامبر ﷺ همراه با گریستن که شگرد معروف خلیفه می‌باشد، در اصل پوششی بوده است بر شدت دنیاخواهی او، و خلیفه در این جا با استناد به حدیثی ساختگی از پیامبر ﷺ، علاوه بر توجیه تمایلات مادی خود برای مسلمانان، رد پای خلافت خویش را نیز به قبل از سقیفه بنی ساعده برده و با یک تیر دو نشان زده است؛ هم دنیاطلبی اش را توجیه کرده و هم خلافتش را با استناد به سخن دنیا با پیامبر ﷺ - یعنی

۱ - علامه سید مرتضی حسینی فیروزآبادی: شناسایی هفت تن در صدر اسلام (ترجمة السبعة من السلف؛ به قلم: عباس راسخی نجفی)، ص ۸۱-۸۲.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۵۵

عبارت: «کسی که بعد از تو خواهد بود»، مستحکم ساخته است؛ در حالی که تا دیروز شعار اینان برای غصب خلافت علوی عدم تعیین جانشین از سوی پیامبر ﷺ بود!

همچنین تاریخ سندی را پیش روی ما قرار می‌دهد که علاوه بر تأیید این اعتراف به دنیاخواهی، در تعارض شدید با ادعای دقت نظر خلیفه در پرهیز از استفاده‌های شخصی و خانوادگی از بیت المال قرار دارد.

عبدالله، نواده دختری ابوبکر از اسماء همسر زبیر، که سخت مورد توجه و محبت خاله خود عایشه نیز قرار داشت؛ درخواستی از پدر بزرگ خود می‌کند که جالب توجه است.

«در آن روز که ابوبکر خلیفه گردید، عبدالله نوجوانی بیش نبود. روزی نزد ابوبکر آمد و منطقه وسیعی را از مدینه که کوهی هم دربرداشت از او طلب نمود، و ابوبکر نیز به بهانه اینکه او را شاد نماید تمامی آن منطقه را به او بخشید!

...ابن عساکر داستان حاتم بخشی ابوبکر را به نوۀ خویش - عبدالله بن زبیر - چنین نقل می‌کند:

عبدالله بن زبیر کوهی در منطقه‌ای از مدینه را از جدش ابوبکر درخواست نمود، و ابوبکر از او پرسید: این کوه را برای چه می‌خواهی؟

عبدالله گفت: ما در مکه این چنین کوهی داشته‌ایم و در مدینه نیز دوست داریم که چنین منطقه‌ای داشته باشیم و ابوبکر هم آن منطقه را برای او مشخص گردانید و به او بخشید و او هم در آن منطقه اقدام به بنای دو پُل ارتباطی نمود که اکنون اثری از

آن باقی نمانده است.<sup>۱</sup>

این گونه استفاده های شخصی از بیت المال، در شرایطی در تاریخ ثبت شده است که ادعا می شود:

«ابوبکر در مرض موتش به دخترش عایشه فرمود: ای عایشه همانا ما امور مسلمین را به دست گرفتیم و هیچگونه پولی نه دینار و نه درهم از بیت المال آنها به عنوان حقوق نگرفتیم...»<sup>۲</sup>

همچنین درباره محروم نگهداشتن خانواده و فرزندان خلیفه از حداقل خواسته های مادی توسط ابوبکر، شاهد تکرار این ادعا هستیم که:

«در دوران خلافت خویش زندگی زاهدانه ای اختیار نمود که نمی توانست با حقوق دریافتی از بیت المال حتی برای یکبار شیرینی تهیه کرده و دهان فرزندان خود را شیرین کند، آن هم در زمان تسلسل فتوحات و غنائم و فراوان بودن مال و ثروت.»<sup>۳</sup>

در حالی که اسناد تاریخی درباره تجمل گرایی دختری که در همین خانواده تربیت شده حاکی از آن است که:

«عایشه در همان زمانی که<sup>۴</sup> زنان توده های مسلمان و نیز سایر زنان پیامبر اکرم ﷺ با سادگی و بدون زرق و برق، لباس می پوشیدند، انواع و اقسام رنگها و اجناس را در دسترس داشت

۱ - حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالب (ع) و رمز حدیث فدک، ص ۴۳-۴۵؛ به نقل از: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۸، ص ۲۰۰.

۲ - فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۲۵.

۳ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، تابستان ۷۹، ص ۳۱.

۴ - [پس از رحلت خاتم الانبیاء ﷺ و در دوره تسلسل فتوحات و غنائم و فراوان بودن مال و ثروت.]



و از آن‌ها استفاده می‌کرد.  
 او از به کار بردن زینت آلات گرانبها امتناع نمی‌ورزید.  
 حتی در ایام حج و هنگام انجام این عبادت بزرگ که همه زرق  
 و برق‌های مادی فراموش می‌گردد، ام‌المؤمنین از پوشیدن  
 لباس‌های رنگین و زیبا و گرانبها خودداری نداشت.<sup>۱</sup>  
 علامه سید مرتضی عسکری جهت ارائه این تحلیل، ابتدا به اسناد و  
 مدارکی از کتب معتبر اهل سنت اشاره می‌نماید که به ذکر برخی از آن‌ها  
 می‌پردازیم:

(الف) «صاحب کتاب طبقات از قاسم [بن محمد بن ابی‌بکر]  
 برادرزاده عایشه نقل کرده است که او لباس زرد رنگ می‌پوشید  
 و انگشترهای زرین بدست می‌کرد.

(ب) زنی از زنان مسلمان به نام شمسیه روایت می‌کند که روزی  
 به نزد عایشه رفتم، پیراهن زرد رنگ بر تن و روسری و  
 روبنده‌ای زرد رنگ بر سر و صورت افکنده بود.

(ج) از عروۃ [بن زبیر] خواهرزاده او [یعنی عایشه] نقل شده  
 است: عایشه بالاپوشی از حریر یا [خز] داشت که آن را گاه و  
 بی‌گاه به تن می‌کرد.

این روپوش را به عبدالله بن زبیر بخشید.

(د) [پس از رحلت خاتم الانبیاء ﷺ] محمد بن اشعث که از  
 سران طایفه کِنده بود، برای عایشه پوستینی به هدیه آورده بود،  
 و او در هنگام سردی هوا از این پوستین استفاده می‌کرد.

(ه) زنی مسلمان به نام امینه می‌گوید: روزی عایشه را دیدم که

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۲۲.



بالا پوشی سرخ رنگ و روسری سیاه رنگ پوشیده بود.<sup>۱</sup>  
 (و) قاسم فرزند محمد بن ابی بکر نقل می کند که عایشه با لباس  
 زرد رنگ احرام می بست، و او با پیراهن زرد و زیورآلات طلا  
 احرام حج می بست.<sup>۲</sup>  
 نکته جالب این که عایشه در شرایطی از چنین پوشش های  
 تجمّلاتی و رنگارنگ استفاده می کند که خودش رنگ و نوع پوشش  
 زنان انصار را به عنوان الگوی پوشش یک بانوی مسلمان می ستاید و  
 آنان را چنین توصیف می کند:

«زنانی بهتر از بانوان انصار ندیدم. هنگامی که این آیه [آیه  
 حجاب، سوره نور] نازل شد، هر کدامشان برخاسته و به سوی  
 پارچه های پشمینه ای که داشتند، شتافتند و آن را بریده و خود  
 را چنان با آن پوشاندند که گویا بر سرهایشان کلاغ های  
 سیاه رنگ نشسته بود.»<sup>۳</sup>

۱ - همان منبع، ج ۳، ص ۲۳۲ - ۲۳۳؛ به نقل از: طبقات الکبری، ج ۸، ص ۶۹ - ۷۳.

۲ - همان منبع، ج ۳، ص ۲۳۳؛ به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳ - زمخشری: الکشاف، ج ۳، ص ۲۳۱، ذیل آیات (۳۰ - ۳۱) سوره نور.

### استفاده شخصی از بیت‌المال

همچنین درباره سادگی زیستی خلیفه و دقت نظر او در استفاده از بیت‌المال شاهد این ادعا هستیم که:

«ابوبکر در هنگام وفات به عایشه وصیت کرد تا شتری را که برای سواری از آن استفاده می‌کرد و کاسه‌ای که در آن غذا می‌خورد و قطیفه‌ای را که می‌پوشید، بعد از وفات وی به خلیفه‌ای که بعد از او به خلافت می‌نشیند بدهد و افزود استفاده از این اموال تا زمانی برایم جایز بود که متولی امور مسلمین بودم.»<sup>۱</sup>

در پاسخ به این ادعا، به اسنادی از تاریخ اشاره می‌کنیم که دلالت بر رشوه دادن خلیفه از محل بیت‌المال جهت جلب حمایت مخالفین سیاسی حکومتش دارد، که در واقع یکی از بارزترین مصادیق سوء استفاده شخصی از اموال عمومی محسوب می‌شود و تقوای خلیفه در بهره‌گیری از بیت‌المال را زیر سؤال می‌برد.

۱ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱،

## (الف)

همان طور که می دانید پیامبر اکرم ﷺ ابوسفیان را برای جمع آوری زکات به منطقه ای اعزام کرده بود و ابوسفیان در حالی به مدینه بازگشت که خلافت آن حضرت ﷺ در سقیفه بنی ساعده غصب شده بود. ابوسفیان ابتدا به دلیل تعصبات قومی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشنهاد بیعت داد، ولی پس از آن که:

«از علی (علیه السلام) مأیوس شد و از طرفی هم حکومت وقت از مبارزه او بیمناک بود، عمر نزدیک ابوبکر رفت و گفت: این مردک آمد و از شرش ایمن نتوان بود؛ رسول خدا هم همیشه به همین منظور دل او را در دست داشت؛ حال آنچه از صدقه [منظور زکات است] و بیت المال در دست اوست، به او واگذار. ابوبکر نیز چنین کرد.

ابوسفیان راضی شد و با ابوبکر بیعت کرد.<sup>۱</sup> از روایت طبری چنین برمی آید که ابوسفیان تا ابلاغ فرماندهی لشکری را که به سوی سوریه می رفت به نام پسر خود یزید ابن ابی سفیان نگرفت، با ابوبکر بیعت نکرد.<sup>۲</sup> «خوانندگان محترم توجه داشته باشند که میان این افراد و بزرگ بنی امیه (ابوسفیان) هیچ گونه اختلاف نظری وجود

۱ - به نقل از: العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۲.

۲ - به نقل از: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۹.

۳ - علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج ۱، ص ۱۵۷. جهت آشنایی با تحلیل مؤلف از قیام ابوسفیان علیه ابوبکر به صفحات ۱۴۹ - ۱۵۷ از این جلد مراجعه نمایید.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۶۱

نداشت و این بنده<sup>۱</sup> معتقد است تناقض گفتار میان آنها و ابوسفیان براساس استراتژی حساب شده برای ایجاد شکاف و اختلاف در جامعه بوده است و انگیزه خیرخواهانه‌ای در میان نیست.<sup>۲</sup>

(ب)

البته باید توجه داشت که این سوء استفاده از بیت‌المال و رشوه دادن به مخالفان از محل آن، تنها به مورد مذکور اختصاص نداشته و اسناد تاریخی نشان می‌دهد:

«چون کار بیعت با ابوبکر استوار شد، وی از محل بیت‌المال، سهمی برای زنان مهاجر و انصار تعیین کرد.

سهم زنی از بنی‌عدی بن‌النجر را به زید بن ثابت سپرد که به وی برساند. زید به نزد آن زن آمد و سهم او را تقدیم کرد.

زن پرسید: این چیست؟

زید گفت: از سهامی است که ابوبکر برای زنان معین کرده است.

گفت: می‌خواهید دین مرا به وسیله رشوه از من بستانید؟ به خدا سوگند، از او چیزی نخواهم پذیرفت.

سپس آن سهمیه را به ابوبکر بازگرداند.<sup>۳</sup>

به طور حتم این واقعه که تنها به جهت عدم دریافت رشوه توسط

زنی از بنی‌نجر و افشاگری وی، در تاریخ ثبت گردیده است، نمونه

۱ - مؤلف کتاب «اسرار و آثار سقیفه بنی‌ساعده».

۲ - حشمت‌الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی‌ساعده، ص ۸۱.

۳ - علامه سید مرتضی عسکری: سقیفه (بررسی نحوه شکل‌گیری حکومت پس از رحلت پیامبر

اکرم ﷺ)، به کوشش مهدی دشتی، ص ۵۸؛ به نقل از: شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدیقه، ج ۲، ص ۱۳۳.

منحصر به فرد پرداخت رشوه از بیت المال نبوده و شک نیست مواردی که رشوه دستگاه خلافت، مخفیانه مورد قبول افراد قرار گرفته، بسیار بوده است؛ برای مثال می توان به دریافت آذوقه رایگان توسط قبیله بنی اسلم، در ازای حمایت از خلافت ابوبکر اشاره نمود.<sup>۱</sup>

به هر حال سیاست ارباب و تطمیع در سرلوحه برنامه های حکومتی خلیفه اول قرار داشت و از این رو گفت:

امیدوارم که دل هایتان از هراس و شکم هایتان از طعام پر شود.<sup>۲</sup>  
در پایان با ذکر سند تاریخی دیگری درباره استفاده شخصی خلفا و خاندان آنها از اموال عمومی، به بررسی زهد خلیفه دوم می پردازیم.

ج

«ذکوان آزاد کرده عایشه، روایت می کند: سبیدی از غنائم فتح عراق به خلیفه عمر رسید که در آن گوهری بود، عمر از اصحاب خود پرسید: می دانید بهای این گوهر چند است؟ گفتند: نه؛ و ندانستند چگونه آن گوهر را میان مسلمانان تقسیم کنند. عمر گفت: آیا اجازه می دهید این گوهر را برای عایشه بفرستم به سبب محبتی که رسول اکرم به او داشته است؟<sup>۳</sup> گفتند: آری.

عمر آن گوهر را برای عایشه فرستاد.

۱- ر.ک: شیخ مفید: الجمل، ص ۴۳.

۲- سیوطی: جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

(إن ابابکر قال فی خطبته: انی لأرجو أن تشبعوا من الجبن و الزیت)

۳- [با مطالعه جلد نخست از کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام می توان دریافت که در واقع این بخش، پاسخی بود به عنایت هایی که عایشه - با ترویج احادیث جعلی جهت تحکیم پایه های خلافت - به خلیفه داشت.]

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۶۳

عایشه گفت: خداوند عمر را چه پیروزی بزرگ روزی کرده است...»<sup>۱</sup>

ظاهراً خلیفه فراموش کرده بود که خودش به ابوبکر گفت: اموال متعلق به بیت المال را نمی‌توان با استناد به مشورت اطرافیان، به کسی بخشید؛ زیرا متعلق به همه مسلمانان است و اطرافیان خلیفه، نماینده همه مسلمانان نیستند تا مشورت با آن‌ها معتبر باشد؟! (۹)

جالب‌تر این‌که عایشه نیز این گوهر را بی‌درنگ پذیرفت و به نشانه خرسندی از عملکرد خلیفه، او را ستایش کرد و توصیه‌های پدرش را درباره عدم بهره‌مندی شخصی از بیت‌المال فراموش نمود، چرا که در واقع توصیه‌ای در میان نبود!!

به هر حال این‌گونه استفاده‌های شخصی از بیت‌المال مسلمانان در حالی است که ادعا می‌شود:

«عمر مقام خلافت را برای سوء استفاده مالی و... قرار نداد. به خود حق و اجازه نمی‌داد به دلخواه خود در بیت المال و خزانه دولت دخل و تصرف و خرج و بخشش و برداشت کند.»<sup>۲</sup>

(د)

«ابن سعد از سعید بن عاص اموی<sup>۳</sup> نقل می‌کند که وی از خلیفه دوم زمینی جنب خانه خود می‌خواست تا خانه‌اش را وسعت دهد.

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۱۸؛ به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۳ و مستدرک حاکم و تلخیص ذهبی، ج ۴، ص ۸.

۲ - علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر، (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)، ص ۴۶.

۳ - [سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه].

چون عمر در مورد بعضی‌ها از این بخششها می‌کرد.  
 خلیفه به او گفت: بعد از نماز صبح بیا تا کارت را انجام دهم.  
 سعید به دستور خلیفه پس از نماز صبح نزد او رفت و با او به  
 زمین مطلوب رفتند.

خلیفه با پای خود روی زمین خطی کشید و گفت: این هم مال  
 تو.

سعید بن عاص می‌گوید: گفتم یا امیرالمؤمنین من عیال دارم،  
 قدری بیشتر بده.

عمر گفت: اینک این زمین تو را بس است ولی سَرّی به تو  
 می‌گویم پیش خود نگهدار؛ بعد از من کسی روی کار می‌آید که با  
 تو صلّه رحم می‌کند و حاجتت را برآورده می‌سازد.

سعید می‌گوید: در طول خلافت عمر بن خطاب صبر کردم تا  
 عثمان به حکومت رسید و او همچنانکه عمر گفته بود، با من  
 صلّه رحم کرد و خواسته‌ام را برآورد.<sup>۱</sup>

جالب است که در این بخشش زمین از بیت المال، خلیفه دوم با هیچ  
 فردی مشورت نکرد و حتّی از مسلمانان اطرافش هم اجازه‌ای نگرفت؛  
 گویا باز هم برای چندمین بار فراموش کرده بود که چگونه خلیفه‌اول را  
 به جهت بخشش زمینی از بیت المال مورد عتاب قرار داده و حتّی  
 توجیه ابوبکر مبنی بر مشورت با صحابه اطرافش را نپذیرفته بود (۱۹)

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۲۵ - ۲۶؛ به نقل از: طبقات،

ج ۵، ص ۲۰ - ۲۲.

## رفاه پنهان

ادعاهایی همچون:

«عمر شهنشاهی بود که بجای تخت مرصع و جواهرآگین، بر روی خاک می‌نشست و عوض لباس فاخر که از شرق و غرب به بیت‌المال سرازیر بود به جامه‌ی وصله‌دار که پوشاک مفلس‌ترین رعیت او بود، بدنش را مستور می‌نمود.»<sup>۱</sup>

«از بامداد تا شام کار می‌کرد و مُزد می‌گرفت و با آن مُزد امرار معاش می‌نمود تا این که هزینه زندگی او تحمیل بر بیت المال مسلمین نشود.»<sup>۲</sup>

«فرصت نداشت به آرامی غذا بخورد و لباسهایش را بشوید. به فکر استراحت و لذتجویی نبود.»<sup>۳</sup>

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، (تیراز: ۹۰۰۰ نسخه)، پاییز ۸۱، ص ۷.

۲ - فولاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۷۳.

۳ - علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)، ص ۹۰.



«او از دنیا رفت و در حالیکه قرض دار بود، اما وجدانش به او اجازه نداد که یک درهم از بیت المال بردارد.»<sup>۱</sup>

در شرایطی مطرح می شود که اسناد تاریخی نشانگر آن است که:

الف) «عمر پول بسیار زیادی از بیت المال مسلمین قرض کرد که مبلغ آن هشتاد و شش هزار درهم بود.»<sup>۲</sup>

حال آن که اگر هزینه ثابت سالیانه او را معادل پنج هزار درهم بدانیم، چنین وامی معادل مخارج [بیش از] شانزده سال زندگی او می شود.»<sup>۳</sup>

همچنین در تاریخ ثبت شده است که خلیفه

ب) «به یکی از خویشاوندانش هزار درهم بخشید.»<sup>۴</sup>

ج) «چهل هزار درهم صدق و مهریه یکی از همسرانش کرد.»<sup>۵</sup>

د) «به یکی از دامادهايش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از اصل مال خود هبه کرد.»<sup>۶</sup>

ه) «یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به عبدالله بن عمر

۱ - محمد کامل حسن الحامی (ترجمة غلام حیدر فاروقی): زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول ۱۳۸۲)، ص ۲۲.

۲ - به نقل از: تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۵.

۳ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۷.

۴ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۶۲.

۵ - استاد جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام) (ترجمة محمد سپهری) (چاپ دوم)، ص ۱۸۲؛ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۵۵؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۴۰۵؛ البحر الزخار، ج ۴، ص ۱۰۰.

گفته اند: ده هزار. (انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۹)

۶ - همان منبع، ص ۱۸۲؛ به نقل از: طبقات، ج ۳، ص ۲۱۹؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۹۰؛ حیاة الصحابه، ج ۲، نقل از: ابن سعد و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۱۷ و ابن جریر و ابن عساکر؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۰.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۶۷

به صد هزار درهم فروخت.<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

مؤید این مطلب، گفته ابو یوسف است که می‌گوید:

و «عمر چهار هزار اسب نشان‌دار در راه خدا داشت.

به هر کس که سهمش اندک بود یا نیازی داشت، یکی از آن‌ها را

می‌داد و به او گوشزد می‌کرد که اگر آن را خسته کنی یا علف و

آب ندهی تا لاغر شود، ضامن هستی؛ اما اگر با آن به جهاد رفتی

و زخمی برداشت یا تو خود آن را زخمی کردی، بر عهده تو

چیزی نیست.»<sup>۳</sup>

هر چند نقل اخیر از مواردی است که در راستای مدح خلیفه عنوان

گردیده، اما پذیرش این ستایش از سوی اهل سنت، قبل از هر چیز

مستلزم آن است که بپذیرند خلیفه دوم چهار هزار اسب نشان‌دار از آن

خود داشته باشد؛ که این دارایی در تعارض آشکار با ادعای آنان مبنی بر

فقر زاهدانه خلیفه است؛ در مجموع می‌توان گفت:

«زندگی زاهدانه او به این معنائبود که او در دوره خلافت

ثروتی نداشت، بلکه در مصادر آمده است که عمر از

ثروتمندان قریش بود.»<sup>۴</sup>

حال آن که ادعا می‌شود:

«عمر نیز چیزی نداشت و نمی‌خواست چیزی داشته باشد.»<sup>۵</sup>

۱- همان منبع، ص ۱۸۲؛ به نقل از: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۷.

۲- [بی‌جهت نیست که سلمان فارسی، خلیفه را از تجمل‌گرایی نهی می‌کند. (اقتباس از: رسول

جعفریان: تاریخ خلفاء، ص ۷۰۵؛ به نقل از: تاریخ مختصر دمشق، ج ۱۰، ص ۴۰۶)]

۳- همان منبع، ص ۱۸۲؛ به نقل از: الخراج، ص ۵۱.

۴- رسول جعفریان: تاریخ خلفاء، ص ۷۰؛ به نقل از: حياة الصحابة، ج ۱، ص ۳۴۷.

۵- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۲۲۱.

## حمایت از اشرافیت و ثروت اندوزی

هر چند در این باره ادعا می شود:

«حضرت عمر در زمان خود توانست در برابر این سیل خروشان سذی

آهنین قرار دهد و با قدرت تمام جلوی آن را بگیرد.»<sup>۱</sup>

اما اسناد تاریخی گویای خلاف آن است؛ به این موارد توجه

بفرمایید:

### ۱ - حمایت از معاویه

«از سوی خلیفه دوم تأکیدهای خاصی درباره معاویه صورت

می گرفت و علیرغم این که وی از طلقا بود، همت گماشت تا او

را برای تصاحب خلافت آماده سازد و مقدمات روی

کارآمدنش را مهیا کرد.

کافی است متذکر شویم که:

الف) عمر، معاویه را سالیان درازی در پُست ولایت شام نگه

۱ - عبدالقادر دهقان سروانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۴، تابستان ۸۲،

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۶۹

داشت، بدون این‌که آن حسابرسی‌های دقیق همه ساله را که نسبت به سایر کارگزارانش اعمال می‌کرد و حتی گاهی اوقات به حد اهانت می‌رسید، در حق وی اعمال کند.

ب) از سوی دیگر سایر کارگزاران خود را بیش از دو سال در این مقام باقی نمی‌گذاشت.<sup>۱</sup>

ج) آن‌گاه که معاویه از وی خواست که اوامری صادر کن تا بر اساس آن حرکت کنم، گفت: نه تو را به چیزی فرمان می‌دهم و نه از چیزی باز می‌دارم.<sup>۲</sup>

د) این‌ها، گذشته از موارد خلافی بود که عمر از وی سراغ داشت، اما با اغماض از آن می‌گذشت، مثل رباخواری و غیره.<sup>۳</sup>

ه) روزی معاویه نزد عمر مورد مذمت و سرزنش قرار گرفت، عمر گفت: جوانمردِ قریش را نزد ما ملامت مکنید! جوانمردی که در حال خشم، خندان است.<sup>۴</sup>

و) عمر هر ماه، هزار دینار از بیت المال به معاویه می‌داد.

در نقل دیگری دارد: در سال ده هزار دینار.

ز) عمر درباره معاویه می‌گفت:

از آدم قریش (آدم: فردی که رنگش متمایل به سیاهی است) و

فرزند بزرگوارش پرهیز کنید! کسی که با حال رضا به خواب

می‌رود و در حال خشم، خندان است.<sup>۵</sup>

۱- به نقل از: الترتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲- به نقل از: طبری، ج ۶، ص ۱۸۴؛ العقدالفريد، ج ۱، ص ۱۴.

۳- به نقل از: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۰.

۴- به نقل از: الاستیعاب (در پاورقی الاصابه)، ج ۳، ص ۳۹۷.

۵- به نقل از: عیون الاخبار، ج ۱، ص ۹.

ح) عمر یک بار به معاویه نگریست و گفت: این کسرای عرب است.<sup>۱</sup>

ط) یک بار به همنشینان خود گفت: آیا با این که معاویه در میان شماست، از کسری و قیصر و سیاست و کیاست آن دو سخن می‌گویید؟!<sup>۲</sup>

این ستایش‌ها از معاویه و اشرافیت او در حالی است که:  
«عمر هم خود را در بعضی از مناسبت‌ها پادشاه [مَلِک] می‌خواند.<sup>۴</sup>»<sup>۵</sup>

جالب است که با وجود این اعتراف صریح خلیفه، باز هم ادعا می‌شود:

«با چنین قدرت و غلبه‌ای که داشت دلش نمی‌خواست در ردیف فرمانروایان به شمار آید.»<sup>۶</sup>

«این بزرگوار روحانی به جای این که در اثر این پیشرفت و موفقیت عظیم [فتح بیت المقدس] متکبر شود، متواضع می‌گردد.»<sup>۷</sup>

۱ - به نقل از: الاستیعاب (در پاورقی الاصابه)، ج ۳، ص ۳۹۶ - ۳۹۷.  
[در این کتاب آمده است:

عمر هرگاه وارد شام می‌شد یا به او نگاه می‌کرد، می‌گفت: «هَذَا كَسْرَى الْعَرَبِ»  
(الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۴؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۸۶)]

۲ - به نقل از: الفخری فی الأداب السلطانیه، ص ۱۰۵.

۳ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ص ۹۸ - ۱۰۰.

۴ - [خلیفه در حضور مردم گفت: «و الله ما أدری أخلیفة أنا أم مَلِک!» (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۶۶)]

۵ - همان منبع، ص ۱۸۱؛ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۹۰؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۵۶.

۶ - فریدون اسلام‌نیا: عشره میشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۲.

۷ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۴۱۷.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۷۱

## ۲ - حمایت از تمیم داری<sup>۱</sup>

اسناد تاریخی نشان می‌دهند:

«در این زمان، خلیفه، تمیم داری را به اهل بدر ملحق ساخت و در کنار طبقه پیشقدمان و بزرگان اسلام قرار گرفت و از بیت‌المال به پنج هزار درهم حقوق اختصاص یافت.»<sup>۲</sup>  
 آری! خلیفه‌ای که به زهد شهرت یافته است:  
 «نسبت به تمیم بسیار احترام بجای می‌آورد و از او با عبارت خیرُ اهلِ المدینة = بهترین فرد مدینه یاد می‌کرد.»<sup>۳</sup>  
 در حالی که:

«تمیم لباسی را به قیمت هزار درهم خرید تا در شبی که احتمال می‌داد شب قدر است بپوشد؛<sup>۴</sup> این در حالی است که هزار درهم، قیمت دویست گوسفند بود و او می‌توانست با این مبلغ صدها گرسنه را سیر کند.»<sup>۵</sup>

## ۳ - حمایت از زیدبن ثابت<sup>۶</sup>

اسناد تاریخی نشان می‌دهند:

«عمر علاقه ویژه‌ای به زیدبن ثابت داشت، [زید در] زمان

۱ - [تمیم بن اوس بن خارجه، راهب نصرانی که در سال نهم هجری یعنی یک سال قبل از رحلت پیامبر ﷺ مسلمان شد.]

۲ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۸۸؛ به نقل از: فتوح البلدان، ص ۵۵۶.

۳ - همان منبع، ج ۶، ص ۸۷؛ به نقل از: الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴ - به نقل از: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۵.

۵ - استاد علی کورانی: تدوین قرآن، ص ۱۸۶.

۶ - [جوان یهودی تازه مسلمان.]

## ۷۲ \* مظلومی گمشده در سقیفه ۳

ابوبکر، از عمر خواست تا او را - که نوجوانی بود - به کاری در امور مالیه بگمارد. وقتی عمر بر سر کار آمد و زید با اموالی نزد او بازگشت، عمر هر چه پول همراه آورده بود به خود او بخشید.<sup>۱</sup>

## ۴ - حمایت از قُنْفُذ

در یکی از سال‌هایی که خلیفه دوم به اموال کارگزارانش رسیدگی می‌کرد، اموال قُنْفُذ را که بیست هزار درهم بود، بدون آن که مورد حسابرسی قرار دهد به او بازگرداند؛ در حالی که در آن سال نصف دارایی همه عمّالش را از آن‌ها ستاند.<sup>۲</sup>

۱ - رسول جعفریان: تاریخ خلفا، ص ۷۶؛ به نقل از: تاریخ المدینة المنورة، ج ۳، ص ۸۵۴ - ۸۵۵؛

الاصابه، ج ۱، ص ۸۵.

۲ - بلاذری: فتوح البلدان، ص ۹۰ و ۲۲۶، ۳۹۲.

## اموال کارگزاران

«عبدالرحمان بن عوف در مرض منجر به مرگ ابوبکر برای احوال پرسی نزد او رفت. ابوبکر کلماتی گفت که از [یکی] آن‌ها این بود:

هر کدام از شما را که حاکم گردانیدم، فقط به جمع‌آوری برای خود پرداخت.»<sup>۱</sup>

«عمر بن خطاب [نیز] هر چندگاه، کارگزاران ثروت اندوزش را به مدینه فرامی‌خواند و از ایشان نسبت به اموالشان بازخواست می‌کرد و آن‌گاه نیمی از آن را [به نفع بیت‌المال] بازمی‌ستاند و نیمی را به آنها بازمی‌گرداند<sup>۲</sup> و آنان را همچنان بر مقام

۱ - مصطفی اسکندری: بازخوانی اندیشه تقریب، ص ۲۴۷؛ به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲ - [به این کار مشاطرة اموال می‌گویند؛ این عمل دلالت دارد بر این که خلیفه کارگزاران خود را «امین» نمی‌دانسته است.]



خود می‌گمارد.<sup>۱</sup>

علی بن ابی طالب علیه السلام این شیوه را ناپسند می‌دانست و به خلیفه می‌گفت:

اگر اینان را خلافتکار و دزد می‌پنداری، چگونه نیمی از اموال [ی] که با خلافتکاری به چنگ آورده‌اند] را به آنها پس می‌دهی و سپس بر مسؤولیت و کار سابق خویش باز می‌گردانی!

روزی یکی از همان بازخواست شدگان به خلیفه گفت:

اگر این اموال از خداست، چرا همه را از من نمی‌گیری! و اگر متعلق به من است، چرا نیمی از آن را از من می‌ستانی؟!<sup>۲</sup>

جالب‌تر آن که:

(الف)

افرادی چون ابوهریره - فرماندار بحرین - نزد خلیفه به سرقت اموال عمومی و ثروت‌اندوزی متهم بوده‌اند.<sup>۳</sup>

(ب)

«خلیفه پس از مصادره اموال ابوموسی اشعری<sup>۵</sup> - کارگزار او در بصره - دوباره ابوموسی را بر پُست خود می‌گمارد.»<sup>۶</sup>  
به عبارت دیگر خائنی که نیمی از اموالش به همین دلیل مصادره

۱ - به نقل از: العقد الفرید، ج ۱، ص ۴۶.

۲ - به نقل از: العقد الفرید، ج ۱، ص ۴۶.

۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۵.

۴ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۰۵؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۳،

ص ۱۱۳.

۵ - [عبدالله بن قیس ملقب به ابوموسی؛ عبدالله بن عمر داماد او بود.]

۶ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۲۲؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲،

ص ۴۳.

شده، بار دیگر بر همان منصب قبلی گمارده می‌شود!  
همچنین اسناد تاریخی نشان می‌دهند:

«مردی به نام ضَبَّة بن محصن عَنزَی به خاطر غنایم با ابوموسی اشعری درگیر شد. ابوموسی او را به نزد عمر فرستاد. عمر بدون این که علت درگیری را بپرسد، عَنزَی را تنبیه کرد. وی عصبانی شد و خواست آنجا را ترک کند. آن وقت عمر عَلت درگیری‌اش را پرسید.

وی گفت: ابوموسی هفتاد غلام ایرانی و یک کنیز به نام عقيله برای خود گرفته و چنین و چنان زندگی می‌کند و بعد غنایمی را که او برای خود برداشته می‌شمرَد؛<sup>۱</sup> با این حال عمر، ابوموسی را از کار برکنار نمی‌کند؛ فقط عقيله را از او برای خود می‌خرد!»<sup>۲</sup>

\*\*\*

اگر این گونه نظارت‌های توأم با تساهل و تسامح را در کنار آزاد بودن معاویه، تمیم داری و زید بن ثابت از هرگونه بازخواستی در امور مالی قرار دهید؛ آن‌گاه می‌توانید دربارهٔ این ادعا قضاوت نمایید:

«او با تیزی، هرگونه تغییر! در زندگی آنان را، در حالی که در معرض سیل خروشان فتوحات و غنایم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و دقیقاً مورد محاسبه قرار می‌داد.»<sup>۳</sup>

«در تمام عهد خلافت خویش در کار عاملان و حکام نهایت دقت! می‌ورزید.»<sup>۴</sup>

۱ - به نقل از: الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۲ - مصطفی اسکندری: بازخوانی اندیشهٔ تقریب، ص ۲۴۸.

۳ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقالهٔ مندرج در فصلنامهٔ ندای اسلام، شمارهٔ ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۶.

۴ - فریدون اسلام‌نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۲.

## انتخاب کارگزاران

خلیفه دوم اعتقاد داشت که در اعطای مسؤولیت‌های کشوری و لشکری، تنها ملاک انتخاب، توانمندی افراد بوده و نبایستی در پی دینداری و عدالت‌ورزی مسؤلان حکومتی بود.

### الف) انتخاب مُغیره بن شعبه

ابن عبدربه در اوایل کتاب «العقد الفرید» ذیل عنوان «اختیار السلطان لأهل عمله» به این سند تاریخی اشاره می‌کند<sup>۱</sup>:

«هنگامی که خلیفه تصمیم گرفت برای شهر کوفه فرماندار جدیدی [به جای عمار یاسر]<sup>۲</sup> برگزیند، دچار سرگردانی شد و

۱ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲ - [در متن اصلی آمده است که این سرگردانی هنگام عزل سعد بن ابی وقاص و نصب مُغیره بوده است؛ در حالی که مُغیره بلافاصله پس از سعد فرماندار نشد، بلکه قبل از او عمار یاسر برای مدت کوتاهی فرماندار کوفه بود.

«پس از سعد بن ابی وقاص برای مدت کوتاه، عبدالله بن عتبّان و آن گاه عمار یاسر والی کوفه گردید. مردم کوفه چون وی را مردی ملایم یافتند از عمر خواستند که دیگری را جایگزین او کند و عمر، مُغیره بن شعبه را به سوی کوفه روانه کرد.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۳)

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۷۷

گفت: اگر فرد باتقوایی را برکار بگمارم، او را ضعیف می‌پندارند؛<sup>۱</sup> اگر فرد توانمندی را حاکم کنم، او را تبه‌کار می‌نامند! در این لحظه مُغیره بن شُعبه گفت:

پرهیزکاری فرد ضعیف برای خودش می‌ماند و ناتوانی‌اش در ادارهٔ امور گریبان تو را می‌گیرد؛ در حالی که کاردانی فرد توانمند به سود تو و گناهانش هم به حساب خود او است.

خلیفه گفت: راست می‌گویی! تو همان فرد توانایی هستی که در عین حال تبه‌کار هم می‌باشی، به سوی مردم کوفه روانه شو.<sup>۲</sup> بدین ترتیب خلیفه قائل به ترجیح فرد توانای فاجر بر دیگران، جهت ادارهٔ امور مسلمین گردید و مُغیره بن شُعبه - که در هنگام فرمانداری بصره به زشت‌ترین گناهان آلوده شده بود - را به فرمانداری کوفه گمارد.

۱ - [لذا منظور از عبارت «إِنْ وَلِيْتَهُمُ التَّقَى ضَعُفَهُ» که در کلام عمر آمده، سعد بن ابی وقاص نمی‌باشد، بلکه به نظر می‌رسد منظور خلیفه از فرد «باتقوایی» که به ضعف مَثَم گردیده همان عمار یاسر است و بدین ترتیب، فرد توانمندی که «تبه‌کار» شمرده شده، سعد بن ابی وقاص می‌باشد. (ر.ک: فتوح البلدان، ص ۲۶۹)

یادآوری می‌گردد که اسناد تاریخی دربارهٔ اعطای پست حکومتی به سلمان فارسی حاکی از آن بود که: «عمر، سلمان را به عنوان امیر به منائن فرستاد هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد.» (سید جعفر مرتضی: سلمان فارسی، ص ۸۵؛ به نقل از: الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۵)

بنابراین به نظر می‌رسد عمار یاسر نیز گرفتار چنین دسیسه‌ای شده و جوسازی علیه او به همین منظور صورت گرفته بود.

شواهد تاریخی نیز این تحلیل را تأیید می‌نمایند.

ر.ک: حسین غیب غلامی: علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حدیث عمار، فصل چهارم (مخالفت عمار با عمر)، ص ۲۹-۳۳.

۲ - به نقل از: الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۲ و همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۴؛ به نقل از: العقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵.

۳ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۰۰.

اسناد تاریخی نشان می دهند که ابوبکر نیز تابع همین سیاست بوده است:

### ب) انتخاب خالد بن ولید

ابوبکر درباره خالد بن ولید نیز همین گونه عمل کرد و با وجود ارتکاب زشت ترین جنایات به دست خالد، او را فرمانده لشکر شام ساخته<sup>۱</sup> و وصیت کرد<sup>۲</sup> تا خالد پس از بازگشتن از شام، به حکومتداری عراق بازگردد.<sup>۳</sup>

### ج) انتخاب عمرو بن عاص

همچنین خلیفه اول امور فلسطین را به عمرو عاص سپرد و خلیفه دوم او را به استانداری مصر منصوب نمود؛ در حالی که خودش ضمن نامه ای او را «العاصی ابن العاصی» خطاب کرد.<sup>۴</sup>

جالب تر این جا است که اهل سنت نقل می کنند که خلیفه دوم گفت: «هر که فرد فاجری را به کار گیرد در حالی که می داند تبهکار است، همانند خود اوست.»<sup>۵</sup>

به هر حال علیرغم این همه اسناد تاریخی، هنوز ادعا می شود: «عمر که خودش مثل کامل عدالت بود، می خواست والیان و امرایی برای اداره امور مملکت به ایالات بفرستد که از هر جهت! عادل باشند...»<sup>۶</sup>

۱- ر.ک: همان منبع، ج ۲، ص ۱۸۹؛ به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۷.

۲- ر.ک: همان منبع، ج ۲، ص ۱۸۹؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۳.

۳- [درباره عملکرد مُبیره و خالد، در ادامه این نوشتار اسناد و مدارک تاریخی ارائه خواهیم داد.]

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۰؛ به نقل از: عبقریه عمر، ص ۲۸.

۵- همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۰؛ به نقل از: تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۵۶.

۶- سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۲۰۴.

## زهد بی جهاد

همان طور که می دانید در عصر بعثت، فرماندهی سپاه اسلام را در نبردهای مهم و کلیدی، شخص رسول اکرم ﷺ عهده دار می شدند و در غزواتی مانند بدر، احد، خندق، خیبر، فتح مکه، حنین و تبوک حضور فعال داشتند؛ در حالی که تاریخ نشان می دهد که خلیفه اول و دوم در هیچ کدام از کشورگشایی ها یا نبردهای داخلی دوران خلافت خویش - که نام جهاد نیز بر آن نهاده بودند (۱۴) -، حضور نداشته و هرگز عهده دار فرماندهی نظامی نگردیدند.

«تاریخ نگاران دیگر متفقاً گفته اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یک بار از مدینه بیرون شد و گفته اند پس از مراجعت اُسامه از موته به سوی ذی القصه حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طُلَیحَه و کسانی که از قبیله اسد و فزازه به

دور وی گرد آمده‌اند، سوی بزاخه حرکت کنند. منتها بعضی از مورّخین حمله و شبیخون زدن بنی‌فزاره و کشته شدن یک تن از آنان را نیز که در ذی‌القصة واقع شده است، نقل نموده‌اند.<sup>۱</sup>

«بلاذری و مقدّسی هم داستان ذی‌القصة را نقل می‌کنند و جریان حمله بنی‌فزاره را نیز بر آن می‌افزایند.

مقدّسی پس از نقل حرکت ابوبکر به ذی‌القصة می‌گوید:

آنگاه خالد با قشون خویش به سوی دشمن حرکت نمود، ولی چون خارجه بن حصن فزاری تعداد مسلمانان را اندک دید جرأت بهم رسانید و با چند سوار از جنگجویانش به آنان حمله نمود، مسلمانان رو به هزیمت و فرار نهادند و ابوبکر هم به درختی پناه بُرد و بر شاخه‌های آن بالا رفت تا از چشم‌انداز دشمن به دور باشد...»<sup>۲</sup>

«جالب است بدانید بنی‌امیه که متوجّه مخالفت ابوبکر با سیره رسول خدا ﷺ در عهده‌گیری فرماندهی سپاه شدند، به جعل روایاتی<sup>۳</sup> جهت معذور جلوه دادن خلیفه و توجیه باقی ماندن او در مدینه پرداختند.

آن‌ها همچنین احادیثی را از زبان امیرالمؤمنین ﷺ جعل کردند که در این نقل‌ها، حضرت امیر ﷺ از ابوبکر و عمر می‌خواهند که خود در میدان جنگ حاضر نشوند تا جان‌شان محفوظ بماند.<sup>۴</sup>

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۴۳.

۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۲.

۳ - برای مثال: ر.ک: تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۵۱ (دار الکتب العلمیه، بیروت).

۴ - اقتباس از: نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۱، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده زیستی \* ۸۱

در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام - با وجود شیعیان دلاوری همچون  
مالک اشتر - در سه نبرد جمل، صفین و نهروان، خود فرماندهی سپاه  
اسلام را بر عهده گرفتند و سلحشوران در این جنگ ها حاضر شدند.



## غذای مطبوع

نگاهی به خوراک خلیفه نیز نشانگر خلاف این ادعا است که می‌گوید:

«در غذا چندان قناعت داشت که هیچ کس دوست نداشت یک لقمه از طعام خاص او بخورد.»<sup>۱</sup>

«گاه شکمش از گرسنگی صدا می‌کرد.»<sup>۲</sup>

در حالی که اسناد تاریخی نشان می‌دهند:

الف) «مردی به عمر گفت: چاق شده‌ای.

عمر در پاسخ گفت: چرا نشوم، حال آن‌که من در میان زنانی

هستم که جز پُر کردن شکم من تلاشی ندارند...»<sup>۳</sup>

جالب‌تر آن‌که چاقی خلیفه در حالی است که او دیگری را به همین

دلیل سرزنش می‌کند.

۱ - فریدون اسلام‌نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۱.

۲ - همو: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۲.

۳ - نجاج عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۸؛ به نقل از: شیخان بلاذری، ص ۲۳۷.

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۸۳

«خلیفه مردی را دید که هنگام راه رفتن - به علت چاقی‌اش -  
نفس نفس<sup>۱</sup> می‌زد.

از او پرسید: این چه حالی است؟

مرد پاسخ داد: این برکتی از جانب خداوند است.

خلیفه گفت: بلکه عذابی از سوی خدا است که تو را بدان عذاب  
می‌نماید.<sup>۲</sup>

ب) راوی می‌گوید: «نوبتی شام در منزل عمر بن خطاب بودم؛  
نان و گوشت می‌خورد و...»<sup>۳</sup>

ج) «ابن عباس نقل می‌کند: در اوایل حکومت عمر بر او وارد  
شدم، برای او ظرفی شامل یک صاع<sup>۴</sup> خرما آورده شد.

مرا دعوت به خوردن نمود، من یک دانه خرما خوردم و او  
شروع به خوردن کرد و تا آخرش را خورد؛ سپس از کوزه‌ای که  
نزد او بود نوشید و بر متکائی تکیه داد و دراز کشید...»<sup>۵</sup>

د) «عبدالله بن عمر نقل می‌کند که پدرم را در حالی دیدم که  
دهانش آب افتاده بود. پرسیدم: در چه حالی؟

گفت: ملخ سرخ شده<sup>۶</sup> میل دارم.<sup>۷</sup>

در پایان، قضاوت درباره این ادعا را به شما می‌سپاریم که می‌گوید:

۱- (یانج: بصوت، و هو ما يعتري الإنسان السمين من البهر إذا مشى).

۲- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۶۵.

۳- نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۱، ص ۴۴؛ به نقل از: طبقات، ج ۳، ص ۳۱۸.

۴- [حدود سه کیلوگرم].

۵- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰.

۶- [غذای لذیذی نزد عرب می‌باشد].

۷- احمد البکری: من حياة الخليفة، ص ۷۶؛ به نقل از: طبقات، ج ۳، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.

«اما سیدنا عمر، برای مسلمین در سادگی و بی تکلفی و بی رغبتی در  
مظاهر دنیا، بهترین! نمونه و الگو بود.»<sup>۱</sup>

---

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۵.

### رقابت با زهد امیرالمؤمنین علیه السلام

به راستی با وجود آن که امیرالمؤمنین علیه السلام در والاترین مرتبه از زهد واقعی قرار داشتند، چگونه دیگران با و انمود کردن و تظاهر نمودن به اندکی از آن، توانستند نظرها را به سوی خود جلب نمایند؟ چنانچه حتی ضمن انتقاد از شیوه حکمرانی خلیفه دوم، اظهار شده:

«و بدین طریق اساس آریستوکراسی<sup>۱</sup> عربی را علی‌رغم زهد و تقوای! شخصی بنیان نهاد.»<sup>۲</sup>

پاسخ این سؤال را باید در روحیات مردمی جستجو کرد که زهد امیرالمؤمنین علیه السلام را در دوران حکومت ایشان، از نزدیک مشاهده نمودند.

«مردم پیشوایی می‌خواستند که فامیل خود را بر مردم چیره نسازد و رفاه‌مندیش لبریز نکند، اما [در عین حال] بر مردم نیز

۱- [حکومت اشرافی].

۲- محمّد حسین مشایخ: مقاله مندرج در فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۲ و ۳، زمستان ۸۰ - بهار ۸۱، ص ۷۰-۷۱.

چندان سخت نگیرد و بر رفاه نکوهششان ننماید؛ و علی ابن ابی طالب (علیه السلام) [از این لحاظ] چنین کسی نبود.

مردم اگر چه مراتب فضل و پرهیزکاری و دانش حضرت علی (علیه السلام) را می شناختند، این نکته را هم خوب می دانستند که او [بر خلاف عمر] میان عرب و عجم تفاوتی نمی نهد و از کمترین گناه در نمی گذرد و هیچ حدی را تعطیل نمی کند و از تهدید کسی نمی هراسد و جز به معیارها و امتیازات الهی توجه ندارد [و این برای مردم قابل تحمل نبود]...»<sup>۱</sup>

آری! خلفا در کنار تظاهر به ساده زیستی - که از دوران حکومت اسلامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یادگار باقی مانده و آن دو را محکوم به زاهدنمایی می کرد -، با گشودن باب های کشورگشایی، رفاه مندی و ارضای برتری جویی عرب - به ویژه قریش - بر مردم، توانستند در کنار برآورده ساختن توقعات مذهبی جامعه<sup>۲</sup>، خواسته های جاهلیتی، غرور عربی و امیال نفسانی آنان را هم اشباع نموده و ضمن تغییر تدریجی و نامحسوس در نظام ارزش های حاکم بر حکومت نبوی (صلی الله علیه و آله)، در عین حال که از آن فاصله می گرفتند، موفق شوند رضایت خاطر عرب را از خلافت خود تا به امروز به چنگ آورند؛ در حالی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) لحظه ای در این گونه راه ها قدم نمی گذاشت.

به همین دلیل، تبلیغات به نفع زهد خلفا، - در طول تاریخ - به قدری ریشه دوانید که بر زهد امیر المؤمنین (علیه السلام) سایه افکند و امروز شاهد این

۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۴؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸.

۲ - همانند برپایی نماز تراویح و یا توجه به قرائت قرآن.

«ابوموسی اشعری می گوید: خلیفه مرا والی بصره کرد و سفارش نمود که تنها قرائت قرآن را در میان مردم ترویج کنم». (ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۰۷)

گفتار یکم: بررسی زهد و ساده‌زیستی \* ۸۷

ادعا هستیم که:

«زندگی زاهدانه حضرت علی پرتو کامل خلافت نبوت و نور خلافت

صدیقی و فاروقی بود.»<sup>۱</sup>

«علی در زهد زندگی فقیرانه، شبیه! عمر بن خطاب بود.»<sup>۲</sup>

---

۱ - عبدالقادر دهقان سرلوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۲، تابستان ۷۹،

ص ۳۳.

۲ - فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۳۹.





## گفتار دوم

### بررسی عدالت اجتماعی

#### رسیدگی به محرومان

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که خلیفه حتی از احوال ضعیفان پایتخت حکومت خود نیز خبر نداشته است، چرا که نقل می‌کنند: «هنگامی که عمر از شام به مدینه بازگشت، روزی از مردم کناره گرفت تا از احوال مردم مطلع شود. از کنار خیمه پشمینه پیرزنی گذر کرد و به سوی او رفت. پیرزن به او گفت: ای مرد! عمر هنگامی که از شام بازگشت چه کرد؟

عمر گفت: او از شام بازگشته و به مدینه رسیده است. پیرزن گفت: خدا او را از طرف من جزای خیر ندهد. عمر گفت: وای بر تو! چرا؟ پیرزن گفت: زیرا - سوگند به خدا - او از وقتی که به خلافت



رسیده، تا به حال هیچ درهم و دیناری از عطاهايش به من نداده است.

عمر گفت: وای بر تو! عمر از کجا حال تو را بداند، حال آن که تو در این جا هستی.

زن گفت: سبحان الله! گمان نمی کردم که کسی بر مردم والی شود و از شرق و غرب حکومتش مطلع نباشد؟!...<sup>۱</sup>

قابل توجه است، قبل از آن که این نقل بخواند در ادامه اش فضیلتی را برای خلیفه بترشد، ناقض این ادعا است که:

«شبهها برای اطلاع از حال بینوایان بدون هیچ نگهبان و پاسبانی از منزل بیرون می رفت و اطراف و جوانب شهر را می گشت.»<sup>۲</sup>

«شهنشاه بود ولی رنج رعیت داشت و شبهها در کوچه های مدینه می گشت که ضعیفی را حمایت کند، و بیوه زنی را سرپرستی و یاری نماید.»<sup>۳</sup>



در مجموع می توان گفت:

یکی از نکات جالبی که ضمن بررسی و نقد ستایش های صورت گرفته از خلیفه دوم به چشم می خورد، وجود تعارضات آشکاری میان برخی تمجیدهای ساختگی از خلیفه است.

برای مثال مشاهده می شود که برخی در مقام توصیف رفاه عمومی در حکومت خلیفه چنین ابراز کرده اند:

۱ - احمد البکری: من حياة الخلیفه، ص ۳۷۹ - ۳۸۰؛ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۳ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفاء راشدین در یک نگاه، ص ۲۱.

## گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۹۱

«اما در دوره خلافت عمر بن الخطاب مسلمین آنقدر پول داشتند که نمی‌دانستند به چه مصرف برسانند و در تمام جزیره العرب یک گرسنه وجود نداشت.»<sup>۱</sup>

«در دوره خلافت عمر بن خطاب در عربستان فقیر وجود نداشت.»<sup>۲</sup>  
در حالی که عده‌ای دیگر، چون خواسته‌اند در مدح رسیدگی خلیفه به محرومان جامعه قلم‌فرسایی کرده و عواطف مخاطبین خود را در این راستا تحت تأثیر قرار دهند؛ وجود فقر و نداری در آن زمان را به عنوان یک واقعیت مسلم پذیرفته و بر مبنای آن گفته‌اند:

«خلیفه دولت اسلامی عمر بن خطاب در شب خیلی سردی در تاریکی هوا آتشی را دید و با همراهانش... به طرف آتش رفتند. دید در کنار آتش مادری با سه بچه کوچکش نشسته‌اند. یکی از بچه‌ها گریه می‌کرد و می‌گفت: مادر به اشکهای چشم من رحم کن. دیگری می‌گفت: مادر از گرسنگی نزدیک است که بمیرم. سومی گفت: مادر غذایی برای من قبل از مرگم ممکن می‌شود؟ عمر در کنار آتش نشست و به مادر بچه‌ها گفت: از چه کسی شکایت داری؟ مادر بچه‌ها گفت: الله از عمر. عمر گفت: چه کسی عمر را از اوضاع و احوال شما باخبر کرده است؟ زن گفت: او ولی و مسؤول<sup>۳</sup> ما است و از ما غافل می‌باشد!

عمر به سرعت به بیت‌المال مسلمین رفت... کیسه‌ای آرد و ظرفی پر از روغن و ظرفی پر از عسل را پایین آورد... خلیفه کوله‌بار آرد و روغن و عسل را بر کول گرفت و حرکت کرد و بعد از آن که به بچه‌ها رسید غذا را

۱ - فتاوی فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۴۹.

۲ - همو: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۵۴.

۳ - [جالب است که در این قبیل موارد که به خلفا مربوط می‌شود، ولی را به معنای سرپرست و مسؤول ترجمه کرده‌اند و آن‌گاه که نوبت به حدیث غدیر می‌رسد از پذیرش همین معنا نسبت به حضرت علی علیه السلام اجتناب می‌ورزند!]

برای ایشان آماده کرد و به دست خود به آنان خوراند...!»<sup>۱</sup>

به هر حال باید پرسید:

اگر امثال داستان فوق صحیح است، دیگر ادعای نبودن یک فقیر و گرسنه در حکومت خلیفه به چه معنا است؟ و اگر این ادعا صحت دارد و در تمام جزیره العرب یک گرسنه وجود نداشت، پس تکلیف داستان‌هایی شبیه آن چه بیان گردید، چه می‌شود؟! قضاوت در این زمینه را به عهده خواننده محترم می‌گذاریم و تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که این قبیل تناقض‌گویی‌ها را می‌توان در توصیفات صورت گرفته از سایر جهات زندگی خلیفه نیز مشاهده نمود.

برای مثال یک جا در مقام مدح زهد خلیفه عنوان می‌شود:

«فرصت نداشت... لباسهایش را بشوید...!»<sup>۲</sup>

در حالی که جای دیگری گفته می‌شود:

«به زیبایی لباسش نیز بی‌توجه بود، اما در مورد نظافت آن بسیار!

می‌کوشید.»<sup>۳</sup>

این تعارضات ناشی از آن است که یکی از نویسندگان با توجه به فضای ذهنی مخاطب، زهد را به معنای بی‌توجهی به دنیا تا حد عدم رسیدگی به نظافت لباس تفسیر می‌کند و لذا نمی‌خواهد این ستایش را از خلیفه محبوبش دریغ ورزد و دیگری رسیدگی به نظافت لباس را

۱ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفاء راشدین در یک نگاه، ص ۲۳ - ۲۴.

۲ - علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)،

ص ۹۰.

۳ - محمد کامل حسن الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی): زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ

اول ۱۳۸۲)، ص ۶.

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۹۳

صفتی نیکو می شمارد و لذا خلیفه را بدان خصلت می ستاید تا عواطف  
مخاطب را به سمت او جلب نماید.  
بدین ترتیب در این گونه نوشته ها چهره های از خلیفه ارائه می شود  
که در نهایت مورد پسند همگان قرار می گیرد!

### محبت به مردم

این ادعای شگفت انگیز مبنی بر آن که:  
 «عمر را با انسان دوستانی ذکر می کنند که توجهشان را به انسانیت و  
 بشریت معطوف داشته اند.»<sup>۱</sup>  
 در شرایطی مطرح می شود که تاریخ تصویر دیگری را از ابراز  
 محبت او به مردم نشان می دهد:  
 «عمر بن خطاب گفت: من فلان شخص را دشمن می دارم.  
 به آن فرد گفته شد: مطلب چیست که عمر تو را دشمن  
 می دارد؟!  
 هنگامی که تعداد افراد حاضر در منزل زیاد شدند، آن مرد آمد  
 و رو به خلیفه گفت:  
 آیا در اسلام شکافی پدید آورده ام؟  
 خلیفه پاسخ داد: خیر.

۱ - علی طنطلو (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)،

پرسید: آیا جنایتی مرتکب شده‌ام؟

خلیفه پاسخ داد: خیر.

پرسید: آیا بدعتی در دین پدید آورده‌ام؟

باز هم خلیفه پاسخ منفی داد.

آن مرد گفت:

پس به چه علت مرا دشمن می‌داری و بغض مرا در دل

می‌پرورانی؟ در حالی که خدای متعال فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغِيرٍ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ

أَحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۵۸)

همانا تو مرا اذیت کردی، پس خداوند تو را نیامرزد.

و خلیفه پس از شنیدن این سخنان، او را تصدیق کرد و به آزار

رساندن به او اعتراف نمود...»<sup>۱</sup>

سند تاریخی فوق نشانگر آن است که خلیفه بدون هیچ علت موجّه

و حتّی بهانه‌ای، فردی را نامهربانانه اذیت کرده و بر خلاف اصول

بشر دوستی، او را دشمن داشته است؟<sup>۲</sup> در حالی که ادّعا می‌شود:

«عمر... نسبت به رعیتش مهر و محبت داشت... عمر فطرتاً عادل و

رئوف بود...»<sup>۳</sup>

۱ - احمد البکری: من حیاة الخلیفه، ص ۳۴۷؛ به نقل از: حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۱۹؛ کنز

العمال، ج ۲، ص ۴۸۰، ج ۴۵۵۲.

۲ - (وقد اعترف عمر للرجل بأنه آذاه)

۳ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

### جامعه طبقاتی

یکی از ادعاهای مطرح شده درباره برقراری عدالت اجتماعی در عصر خلافت چنین است:

«واقعیت این است که عمر مظهر اخلاق اسلامی و نابود کننده‌ی امتیازات فردی و قومی بود.»<sup>۱</sup>

در حالی که خلفا پس از سقیفه،

«حکومت قریشی برپا کردند، خصوصاً در زمان عمر که قبایل را در شهرهای نو بنیاد بصره و کوفه اسکان داد و قریش را در مدینه نگاه داشت و زمینهای مدینه را بین آنها تقسیم کرد و با ایجاد نظام طبقاتی، دوباره ثروتها در دست قریش انباشته شد و ایشان صاحب باغها و زراعتها و خانه‌ها و برده‌ها شدند و بجای شاهان و کسری و قیصر، افرادی از قریش حکومت شهرها و امارت لشکرها را بدست گرفتند و گنجینه پادشاهان به مدینه

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۱۰.

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۹۷

منتقل شد و بین اطرافیان دستگاه خلافت که غالباً از قریش بودند، تقسیم گشت.

قریش با این ثروتها، برده‌ها خریدند و آنها را به کار مجانی واداشتند و زمینهای اطراف مدینه و شهرهای دیگر را که در اختیار آنها بود، آباد کردند.<sup>۱</sup>

«حکومت عمر، حکومتی عربی بود و در مدینه که پایتخت اسلام بود، عمر منع کرده بود که غیر عرب ساکن شود...<sup>۲</sup> باری، تعصب عربی تا این حد بوده است.

در پایتخت اسلام کسی از غیر عرب اجازه ماندن نداشت. همچنین عمر منع کرده بود که غیر عرب از عرب دختر بگیرد، یا عرب غیر قریش از قریش دختر بگیرد.

بدین‌گونه عمر جامعه اسلامی را جامعه‌ای طبقاتی کرد... عمر حکم کرده بود - و حکم عمر از نظر مردم، حکم شرع بود - اگر مرد عرب از عجم [غیر عرب] زن گرفت و بچه‌ای از این ازدواج به دنیا آمد، چنانچه آن بچه در بلاد عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث می‌برد و اگر در سرزمین غیر عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث نمی‌برد.

حکومت عمر، حکومت عربی قریشی بود؛ هیچ والی و امیر لشکری از غیر قریش تعیین نمی‌کرد.

البته یک استثناء داشت و آن این بود که در میان قبایل قریش به

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۹۵ - ۹۶.

۲ - [به استثناء هرمزان، ابولؤلؤة، سلمان و بلال].



بنی‌هاشم ولایت نمی‌داد.<sup>۱</sup>

«آنچه در اسلام به نام بیت‌المال یعنی اموال عمومی خوانده می‌شد، در زمان رسول خدا ﷺ و در حکومت دو ساله ابوبکر، بالسویه میان مسلمانان تقسیم می‌شد.

عمر این شیوه را نپسندید و گفت: باید برای افراد - به ویژه حاضران در مدینه - متناسب با شئونات هریک، مقرری سالیانه وضع گردد؛ سپس نزد خود افراد را طبقه‌بندی کرد.<sup>۲</sup>

«از زمانی که در دوران عمر دیوان ترتیب یافت، عمر بر پایه نظام قبیله‌ای و رعایت حق تقدّم برای صحابیان نزدیک، امتیازات را دسته‌بندی کرد.<sup>۳</sup>

«در تقسیم اموال به کسانی که در بدر شرکت کرده بودند پنج هزار درهم و در اُحد چهار هزار درهم و در خندق سه هزار درهم تا دویست درهم و به زنان پیامبر ﷺ ده هزار درهم و به عایشه استثنائاً دوازده هزار درهم مقرری می‌داد.<sup>۴</sup>

«این طبقه‌بندی در شرایطی توسط خلیفه اعمال شد که او سهم معاویه و پدرش ابوسفیان را مساوی با سهم شرکت‌کنندگان در جنگ بدر قرار داد و سه زن را بر سایر زنان امت اسلامی برتری بخشید؛ حفصه دخترش، عایشه دختر ابوبکر و امّ حبیبه

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: سقیفه (بررسی نحوه شکل‌گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ)، به کوشش مهدی دشتی، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۲ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۵۴.

۳ - رسول جعفریان: سیره رسول خدا ﷺ، ص ۱۶۴.

۴ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴، ص ۱۶۰.

دختر ابوسفیان<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

«و این برتری دادن‌ها در شرایطی صورت گرفت که نظام خلافت یکسال تمام حقوق ام سلمه همسر دیگر پیامبر ﷺ را از بیت المال پرداخت نکرد،<sup>۳</sup> چرا که وی در ماجرای غصب فدک، از حضرت زهرا (ع) دفاع نموده بود.»<sup>۴</sup>

«خوب، از این تقسیم‌بندی چه پدید می‌آید؟ روشن است، طبقه اشراف! همان که قبل از اسلام در مکه بود، دوباره زیر لوای اسلام پدیدار شد.»<sup>۵</sup>

«به این ترتیب جامعه اسلامی طبقاتی شد، همانند جامعه ایرانی و رومی که دارای طبقات مختلف بودند: شاهزادگان، منشی‌ها، ارتشی‌ها، کارگرها، برزگرها.

وقتی ایرانی‌ها و رومی‌ها اسلام می‌آوردند، اسلام را در عمل مسلمین و روش حکومت خلفا می‌دیدند و فکر می‌کردند جامعه اسلامی هم مثل جامعه خودشان طبقاتی است.

پس از فتوحات آغاز اسلام، عمر دستور داد تا بصره، کوفه و شهری نزدیک اسکندریه ساختند و قبائل عرب را در آن شهرها اسکان داد؛ ولی قریش را در مدینه نگاهداشت و زمین‌های مدینه را بین آنها تقسیم کرد.»<sup>۶</sup>

۱- به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۴۷.

۳- به نقل از: دلائل الامامه، ص ۳۹.

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۶۶.

۵- علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۵۵.

۶- همان منبع، ج ۱۴، ص ۷۶.

«بر کشتکاران و صنعتگران و تجّار خراج نهاد و آن را زکات ایشان محسوب داشت و آن را به دانشمندان<sup>۱</sup> و فرمانداران<sup>۲</sup> و فرماندهان و ارتشیان<sup>۳</sup> بخشید. و در این موارد دفاتری تشکیل داد و برای آن متصدی تعیین کرد و حقوقش را از همان محل پرداخت نمود تا نام هر دو صنف را در آن ثبت کرده، مبالغ دریافتی و پرداختی را در آن ثبت نماید.»<sup>۴</sup>

جالب است که در مدح این گونه تقسیم‌بندی بیت‌المال و تنظیم دیوان گفته‌اند:

«به این ترتیب ریشه فقر در میان امت اسلامی خشکانده شد.»<sup>۵</sup>  
در مجموع می‌توان گفت:

«شاید به واسطه همین سیاست عمر در سهم بندی بیت المال براساس تبعیض نژادی بود که او عدالت خویش را ستود، تا جایی که گفت: من عدالت را از کسری<sup>۶</sup> آموخته‌ام...»<sup>۷</sup> [به راستی] چرا عمر عدالت را از کسری آموخت و چرا از پیامبر عظیم‌الشان اسلام، عدالت نیاموخت... و چه سیره‌ای از کسری عمر را شگفت زده کرده بود که سیاست خود را با آن

۱ - [منظور از دانشمندان، افرادی چون کعب الأحبار می‌باشند! (ر.ک: نجاج عطا الطائی: یهود بثوب الاسلام).]

۲ - [افرادی همچون مُغیره و عمرو عاص].

۳ - [افرادی چون محمد بن مسلمة که سعد بن عبّاده را به قتل رساند].

۴ - علامه سید مرتضی عسکری: دو مکتب در اسلام، ج ۲ (دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریعی اسلام)، ص ۵۵۹، پاورقی ۳.

۵ - فریدون اسلام‌نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۲.

۶ - [عرب‌ها هریک از پادشاهان ساسانی را کسری می‌گفتند].

۷ - به نقل از: احسن التقاسیم، ص ۱۸.

مقایسه می‌کرد؟!<sup>۱</sup>

اسناد تاریخی حکایت از آن دارند که:

(الف)

«از زمان خلیفه دوم آزار و اذیت مردم برای گرفتن خراج شروع شد.»<sup>۲</sup>

(ب)

«مالک بن انس در مورد مسلمانان خارج از مدینه تصریح می‌کند: درباره مردم خارج از مدینه براساس احکام صادره از سوی شاهان عمل می‌شود.»<sup>۳</sup>

(ج)

«داستان چند برابر کردن خراج نصارای تغلب<sup>۴</sup> توسط عمرابن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.»<sup>۵</sup>

(د)

«عمر بن خطاب تلاش کرد تا از مردی که اسلام آورده بود

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام) (ترجمه محمد سپهری)، ص ۱۰۳.

۲ - همان منبع، ص ۱۸۴؛ به نقل از: المصنف، ج ۱۱، ص ۲۴۵ به بعد.

۳ - [«عمر بن خطاب مالیات زمین را در عراق براساس قوانین مالیاتی ایران ساسانی و در مصر براساس قوانین مالیاتی امپراطوران رومی قرار داد»]

(علامه سید مرتضی عسکری: نگاهی به سرگذشت حدیث، ص ۲۶)

۴ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ص ۱۲۴؛ به نقل از: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۹۴.

۵ - [خلیفه به جهت حفظ تعصب عربی آنان، به جای جزیه که نامش برای آنان ناخوشایند بود، از آنان مالیاتی به میزان دو برابر زکات گرفت.]

۶ - همان منبع، ص ۱۸۴؛ به نقل از: سنن بیهقی، ج ۴، ص ۲۱۶؛ المصنف، ج ۶، ص ۵۰.

جزیه بگیرد.»<sup>۱</sup>

حال آن که ادعا می شود:

«در زمان حضرت عمر فاروق در بیت المقدس برای حفظ جان، مال و آبروی کفار از آنان مالیات می گرفتند. در یک مورد نیاز شدیدی پیش آمد و لازم شد که ارتش را از بیت المقدس به جبهه دیگری منتقل کنند... از این رو تمام کفار را فراخواند و گفت: ما مسؤولیت محافظت از شما را به عهده گرفته بودیم و به همین دلیل از شما مالیات گرفتیم... به خاطر انتقال ارتش از اینجا، تمام مالیاتی که از شما وصول کرده ایم را به شما بازمی گردانیم.»<sup>۲</sup>

۱ - همان منبع، ص ۱۸۴؛ به نقل از: المصنف، ج ۶، ص ۹۴.

۲ - عبدالصمد حسن زهی: مقالة مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۷ (تیراژ ۷۰۰۰ نسخه)،

پاییز ۸۰، ص ۱۳.

## سیاست تبعیض نژادی

«خلیفه دوم در برتری دادن عرب بر دیگران پافشاری داشت و بر آن ابرام و اصرار می‌کرد. تمام هم و غم او متوجه این مسئله بود که ترجیح عرب را بر دیگران در جامعه تحکیم و تثبیت کند تا پس از مرگ او سیاستی پذیرفته تلقی گردد و آیندگان آن را از پیشینیان فراگیرند و در جهت اجرای کامل آن گام بردارند.»<sup>۱</sup>

«به دنبال کشورگشایی‌ها<sup>۲</sup>، گروه زیادی از اسیران آزاد شده

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمّد سپهری)، ص ۱۲۷.

۲ - [قانون سنی (اسیر گرفتن) که نتیجه جنگ بود، موجب گردید تا شمار بسیاری از عرب در زمان خلافت ابوبکر اسیر گردیده و در نتیجه جنگ‌های این دوران به بردگی درآیند. فتوحات، مهم‌ترین راه به دست آوردن بردگان، آن هم از طریق اسیر گرفتن بود. در نقل‌های تاریخی آمده است: یک پنجم اسیران شهر قیساریه، به روزگار عمر بن خطاب، چهار هزار برده بود است. (ر.ک: فتوح البلدان، ص ۱۴۲)

همچنین گفته‌اند که اسیران اهواز، به ویژه شوشتر، به روزگار عمر بن خطاب چندان زیاد بودند که عمر دستور داد آنان را بازگردانند. (ر.ک: فتوح البلدان، ص ۲۸۲)

سرزمین‌های همسایه (موالیان)<sup>۱</sup> با طوایف مسلمانان عرب پیوند برقرار ساختند، اما این ارتباط و پیوند هیچ‌گاه سبب نمی‌شد که شأن اجتماعی آنان همتراز مردم عرب گردد؛ به ویژه آن که دومین زمامدار سخت با این امر مبارزه می‌کرد و هیچ‌گاه حقوق ایشان را مانند مردم عرب نمی‌دانست و بر برتری اشراف عرب و قریش بر موالیان غیر عرب تأکید می‌نمود.<sup>۲</sup>

سند تاریخی زیر نشان دهنده اجرای همین سیاست است.

«عمر زنی را در پوششی دید که از دیدن آن به شگفت آمد.

در مورد او سؤال کرد، گفتند: آن زن کنیز فلانی است.

عمر چندین ضربه با تازیانه‌اش به او زد؛ در حالی که می‌گفت:

ای زن پست! <sup>۳</sup> آیا خود را شبیه زنان آزاد می‌گردانی!»<sup>۴</sup>

در حالی که ادعا می‌شود:

«... انتخاب عمر، انتخابی به موقع و موفق و... بوده است و بدین وسیله

۲ نحوه تقسیم اسیران جنگی بین سپاهیان و حکومت بدین گونه بود که یک پنجم آنان به حکومت و چهار پنجم آن‌ها به سپاهیان می‌رسید.

لذا حکومت برای نگهداری اسیران جنگی که به بردگی درآمده بودند، برده خانه‌هایی در نظر گرفت.

این مکان‌ها از زمان خلیفه دوم تأسیس گردید.

(ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۳، ق ۱، ص ۲۰۳ و ص ۲۶۱)

۱ - [اسیران آزاد شده را موالی می‌نامند.]

۲ - یوسف غلامی: پیشوایی فرزند ابوطالب رضی الله عنه، ص ۶۱.

۳ - [شگفت‌انگیز این که ادعا می‌شود:

«زبان پاکی داشت که فحش و ناسزا را ناپسند می‌دانست.»] (محمّد کامل الحامی (ترجمه غلام

حیدر فاروقی): زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول ۱۳۸۲)، ص ۲۴

در حالی که اسناد تاریخی نشان می‌دهند: ابوسفیان در ضمن گفتگویی با عمر بن خطاب که در

حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و عباس صورت گرفت؛ خطاب به او چنین می‌گوید: «ویحک یا عمر! اینک رجل

فاحش» (نجاح عطا الطائی: السيرة النبویه، ج ۲، ص ۱۳۰؛ به نقل از: سيرة ابن دحلان، ج ۲، ص ۵۸)

۴ - نجاح عطا الطائی: نظریات الخلیفتین، ج ۱، ص ۳۹۲؛ به نقل از: عبقرية عمر، ص ۱۳۰.



گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۱۰۵

خداوند... خواسته است آن را... بر قدرتهایی که زمام بشریت را به دست گرفته و آزادی آنان را سلب کرده بود، پیروز بگرداند.<sup>۱</sup>

حال باید دید که خلیفه تا چه میزان برای ملت‌های اسیر و دربند قدرت‌ها، آزادی به ارمغان آورد و تا چه میزان عدالت را در حق آنان اجرا نمود؟

آیا به راستی همان طور که ادعا شده:

«حضرت عمر به حدی نمونه کامل حق و سبمل تمام عیار عدالت بود که عدل عمر ضرب المثل خاص و عام قرار گرفته شهرت تاریخی دارد.»<sup>۲</sup>

آیا «او شدید و سخت، ولی ناشر عدل و داد بود.»<sup>۳</sup>

و یا قائل به سیاست تبعیض نژادی و برتری عرب بر دیگر انسان‌ها؟!

از کلمات و سخنان معروف و مشهوری که از او در راستای ترجیح و تفضیل عرب ثبت شده، این جملات است که می‌گفت:

الف) «عرب به ملکیت کسی در نمی‌آید.»<sup>۴</sup>

ب) برای عرب زشت است که بعضی از آنان بعضی دیگر را در مالکیت خود داشته باشند...»<sup>۵</sup>

ج) «در وصیت او آمده است: تمامی اعراب از مال خدا

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۴.

۲ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۱۹۷.

۳ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۶.

۴ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۱۲۸؛ به نقل از: الاموال، ص ۱۹۷ - ۱۹۹؛

الایضاح، ص ۲۴۹؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۵۴۹؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۷۴.

۵ - همان منبع، ص ۱۲۹؛ به نقل از: الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۸۲؛ تاریخ الامم و الملوك،

ج ۲، ص ۵۴۹.



آزاد شوند<sup>۱</sup>...»<sup>۲</sup>

د) «هرگاه کارگزاران خود را به جایی می‌فرستاد با آنان شرط می‌کرد که: اعراب را بنزد که در نزد دیگران خوار می‌شوند. آنان را در جنگها زیاده‌نگه ندارید که موجب انحراف آنان خواهد شد. بالای سرشان نباشید که موجب محرومیت آنان می‌شود.»<sup>۳</sup>

«از سوی دیگر، وی در سیاستها، موضعگیریها و قانونگذاریهای خود و شرایط و اوضاع و احوال مختلف، سعی داشت از حقوق افراد غیر عرب بکاهد و حیثیت آنان را درهم‌کوبد و شخصیتشان را خرد نماید»<sup>۴</sup>.

«سیاست او در قبال غیر عرب سرشار از خشونت و قساوت و ستم بود و چیزی که توصیف او را به عدل و انصاف تصحیح نماید، از آن دیده نمی‌شود.

---

۱ - [«روانه کردن قبایل عرب به فتوحات، احساس مسئولیت مشترک آنان برای نگهداری دستاوردهای جدید پس از پیروزی و دست یافتن آنان بر شمار بسیاری از بردگان غیر عرب، موجب شد تا سبئی (اسیر گرفتن) میان عرب متوقف شود... به نظر می‌رسد که رونق وضعیت اقتصادی قبایل پس از فتوحات، باعث تشویق عرب شده بود که فدیه اسیران خود را بپردازند...

اما این تحولات و اقدامات این‌گونه نبود که شامل همهٔ بندگان شود... می‌توان گفت که فتوحات، دستیابی به شمار بسیاری اسیر به عنوان نتیجهٔ آن، احساس عربیت، در دست گرفتن رهبری توسط عرب و پایان برده شدن عرب، آرام آرام مفهوم ولاء را به غیر عرب محدود کرد.» (جمال جوده: اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ص ۸۸ - ۹۰)

۲ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۱۲۸؛ به نقل از: المصنف، ج ۸، ص ۳۸۰ - ۳۸۱؛ ج ۹، ص ۱۶۸.

۳ - همان منبع، ص ۱۳۰؛ به نقل از: المصنف، ج ۱۱، ص ۳۲۵؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۳۹؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۸۲.

۴ - [نمونه بارز آن را در برخورد با جَبَلَة بن اَیْهَم خواهیم آورد]

۵ - همان منبع، ص ۱۲۷.

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۱۰۷

او پایه گذار سیاستی است که پس از او، امویان جزء به جزء آن را پیاده کردند.<sup>۱</sup>

در این جا به ذکر برخی از شواهد تاریخی که نحوه به کارگیری سیاست تبعیض نژادی از جانب خلیفه دوم را به روشنی ترسیم می نماید، می پردازیم:

## ۱ - تحریم ورود غیر عرب به مدینه

«عمر اجازه نمی داد احدی از مردمان عجم به مدینه وارد شوند...»<sup>۲</sup>

## ۲ - منع قصاص عرب توسط غیر عرب

«عُبادَةُ بن صامت از یک نفر نبطی<sup>۳</sup> خواست که چهارپایش را برایش نگهدارد. او نپذیرفت. عُبَادَةُ او را کتک زد و سرش را شکست. عمر خواست به نفع مرد نبطی، عُبَادَةُ را قصاص کند. زید بن ثابت به او گفت: آیا می خواهی به نفع برده ات، برادرت را قصاص کنی؟

در نتیجه عمر او را قصاص نکرد و به دیه حکم نمود.»<sup>۴</sup>  
در حالی که علیرغم ثبت این تبعیض نژادی آشکارا در تاریخ،

۱ - همان منبع، ص ۱۳۱.

۲ - همان منبع، ص ۱۳۱؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳ - [نُباطی یا نِباطی، منسوب به نِبط؛ به قومی از عجم گفته می شود که در عراق و جنوب فلسطین سکونت اختیار کردند و به مردمان مخلوط از هر گروه و نژادی که اصل و نسب معینی ندارند نیز گفته می شود.]

۴ - همان منبع، ص ۱۳۲؛ به نقل از: تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۶؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۰؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۳۰۳.

ادعا می شود:

«عدل عمری عالیترین نمونه عدل است که تاریخ نشان داده است و شدت عمر ضامن به پا داشتن این عدل بود.»<sup>۱</sup>  
 «در اجرای عدل و انصاف، همه مسلمانها! نزد او برابر! بودند.»<sup>۲</sup>  
 به راستی وقتی خلیفه میان یک شهروند عرب و یک رعیت چنان که خواندید قضاوت می کند، می توان باور کرد که:  
 «هرگاه اختلافی بین یک حاکم! و رعیتی پیش می آمد، عمر همواره از رعیت جانبداری می کرد و فوراً موضوع را تحت تحقیق و بررسی قرار می داد، هرگاه برایش معلوم می شد که حق با شاکی و طرف رعیت است، حاکم را عزل یا مجازات می نمود و به شاکی حق می داد تا قصاص و حق خود را از حاکم بگیرد.»<sup>۳</sup>

### ۳- منع سخن گفتن به زبان غیر عربی

«عمر بن خطاب گفت: زبان مردم عجم را فرانگیرید.»<sup>۴</sup>  
 از او نقل کرده اند که گفت: هر کس به زبان فارسی سخن گوید، کار ناشایستی مرتکب شده و هر کس کار ناشایستی انجام دهد، مروّتش از بین می رود.»<sup>۵</sup>

۱- فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۱۵.

۲- محمد کامل حسن الحامی (ترجمه غلام حیدر فاروقی): زندگینامه عمر بن خطاب (چاپ اول

۱۳۸۲)، ص ۳.

۳- علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)،

ص ۸۲.

۴- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۱۳۳؛ به نقل از: اقتضاء الصراط المستقیم،

ص ۱۶۲.

۵- همان منبع، ص ۱۳۳؛ به نقل از: ربیع الابرار، ج ۱، ص ۷۹۶؛ تاریخ جرجان، ص ۴۸۶.

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۱۰۹

#### ۴ - اعتراض به حکومت آزاد شدگان بر قریش

«عبدالرحمان ابن ابی لیلی می‌گوید: با عمر به سوی مکه حرکت کردم. نافع بن علقمه امیر مکه به استقبال آمد.  
عمر گفت: چه کسی را به جاییت بر مردم مکه گماشتی؟  
گفت: عبدالرحمان ابن ابی لیلی.  
با عتاب گفت: به سراغ مردی از موالی رفتی و او را به جاییت بر قریش و یاران رسول خدا نشانیدی؟!»<sup>۱</sup>

#### ۵ - جلوگیری از ازدواج مردان غیر عرب با بانوان عرب

«عمر نهی کرد که مردان عجم با دختران عرب ازدواج کنند و  
گفت: تحقیقاً ازدواج زنان عرب را با غیر از هم شأنان آنها،  
بازخواهم داشت.<sup>۲</sup>  
عمر گفت: با افراد هم شأن خود ازدواج کنید.<sup>۳</sup> [و بدین ترتیب]  
آنان به جدایی بین زنان عرب و موالی پرداختند.»<sup>۴</sup>

#### ۶ - اختصاص کمترین مستمری از بیت المال به غیر عرب

«برخورد عمر در ارتباط با تفضیل عرب بر عجم در میزان  
مستمری بیت المال، امری است معروف و مشهور.<sup>۵</sup>  
او مردم را براساس انساب نوشت و چون افراد عرب به پایان

۱ - همان منبع، ص ۱۳۴؛ به نقل از: حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۱۵۰؛ المصنف، ج ۱۱، ص ۴۳۹.

۲ - همان منبع، ص ۱۳۶؛ به نقل از: الايضاح، ص ۲۸۰ و ۲۸۶؛ محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳ - همان منبع، ص ۱۳۶؛ به نقل از: العثمانیه، ص ۲۱۱.

۴ - همان منبع، ص ۱۳۶؛ به نقل از: الايضاح، ص ۲۸۶.

۵ - همان منبع، ص ۱۳۵؛ به نقل از: شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد، ج ۸، ص ۱۱۱.

رسیدند، افراد عجم را نوشت<sup>۱</sup> و با این عمل، عجم را بعد از عرب قرار داد.

سیاست [برتری دادن قریش بر هر آزادشده‌ای - ولو عرب باشد -] حتی درباره زنان پیامبر ﷺ نیز اجرا شد.

در اینجا کافی است به یک مورد اشاره کنیم و آن اینکه: عمر به جُوَیْرَیَه<sup>۲</sup> شش هزار درهم داد در حالی که به عایشه دوازده هزار درهم می‌داد.

او گفت: هیچگاه کنیزکی را برابر با دختر ابوبکر قرار نخواهم داد.<sup>۳</sup>

#### ۷ - تبعیض میان عرب شهرنشین و بادیه نشین

«عمر می‌کوشید تا کارگزاران را از اهالی شهرها انتخاب کند، نه از بادیه‌نشینان.

زمانی که او از عُتْبَه<sup>۴</sup> شنید که مُجَاشِع بن مسعود را بجای خود در بصره گماشته و چون او موقتاً نبوده، مُغِیْرَه بن شعبه را نصب کرده تا مُجَاشِع بیاید؛ گفت: بهتر است همان مُغِیْرَه حاکم بصره

۱ - همان منبع، ص ۱۳۵؛ به نقل از: اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۱۵۹.

۲ - [وی همسر رسول خدا ﷺ و دختر حارث رئیس قبیله بنی المصطلق بود. وی در جنگ مسلمین با قبیله پدرش به اسارت درآمد. رسول خدا ﷺ او را خرید و آزاد فرمود و سپس به همسری انتخابش نمود؛ چون این خبر به حارث رسید، به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت و پس از او، عموم افراد قبیله‌اش هم اسلام آوردند. (ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۸-۵۹)]

۳ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۱۳۵؛ به نقل از: انساب الاشراف، سیره پیامبر ﷺ، ص ۴۴۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۱۴.

۴ - [عُتْبَه بن غزولان مؤسس شهر بصره بود]

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۱۱۱

باشد نه مُجاشِع؛ چون مُجاشِع اهل وَّ بَر<sup>۱</sup> است و مُغیره<sup>۲</sup> اهل  
مَدَر<sup>۳</sup>.»<sup>۴</sup>

این هفت عنوان از موارد اعمال سیاست تبعیض نژادی که مستند به مدارک تاریخی می‌باشند را در حالی مطالعه فرمودید که هنوز ادعا می‌شود عمر در آخرین روزهای حیاتش گفت:

«به خاطر داشته باشید که در اسلام بین افراد مساوات کامل برقرار است و هیچ‌کس به مناسبت حسب و نسب و ثروت و مقام بر دیگری مزیت ندارد.»<sup>۵</sup>

«عمر را با رهبران ملی و طرفداران آزادی و دموکراسی و عدالت و آزادی و برابری و مدافعان حقوق ملت به حساب آورده‌اند، می‌بینند او بزرگترین آنها است.»<sup>۶</sup>

«توانست با عقل بزرگ خود جهان عظیم و گسترده اسلامی آن روز را به تنهایی به شیوه چنان عادلانه اداره کند که تاریخ نظیر آن را تا به امروز ندیده است.»<sup>۷</sup>

«حضرت عمر... یک انقلاب سیاسی که ضامن سعادت جامعه انسانی بود در جهان اسلام به وجود آورد... احکام کتابهای کهنه استبدادی آن

۱ - [یعنی: باده نشین؛ اُغرابی، مفرد اعراب، به یدوی گفته می‌شود در مقابل خُضری. نام دیگر آن‌ها وُبری است برابر مَدَری، که به شهرنشینان اطلاق می‌شود. به چادرنشینان غیرمستقر در مکان ثابت که به دنبال آب و چراگاه از نقطه‌ای به نقطه دیگر در حرکت‌اند، اُغرابی گفته می‌شود، همان سان که به شهرنشینان مستقر در مکانی برآمده از خشت خام یا پخته، عربی می‌گویند.]

۲ - [مُغیره فردی ثقی و از اهالی طائف بود.]

۳ - [یعنی: شهرنشین.]

۴ - رسول جعفریان: تاریخ خلفا، ص ۷۹؛ به نقل از: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۳۳.

۵ - فؤاد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۱۶۴.

۶ - علی طنطاوی (ترجمه ابوبکر حسن زاده): داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)،

ص ۷۹.

۷ - همو: داستان زندگانی عمر (چاپ اول و دوم ۱۳۸۰)، ص ۴۶.

فرمانروایان جبار را که بر مبنای تبعیض طبقاتی، قرن‌ها بر سر کار بود دور افکند.»<sup>۱</sup>

«هرکس به تاریخ زندگانی حضرت عمر بن الخطاب... کمی دقت کند می‌فهمد که حکمت الهی در کار بود که آن بزرگوار بر مسند خلافت خاتم‌الانبیاء بنشیند تا... عدالت اجتماعی مطابق دستورات و تعالیم شریعت اسلام در اثر اهتمام آن بزرگوار در بین کلیه طبقات و شعوب مردم در داخل و خارج شبه‌الجزیره نه با گفتار، بلکه عملاً و به طور مساوی اجرا شود.»<sup>۲</sup>

«اسلام در زمان خلافت عمر گسترش یافت و او چیزهایی را از قوانین و امور کشورداری ایجاد نمود که قبلاً نظیر و مانندی نداشت.»<sup>۳</sup>

حال باید پرسید: با وجود این سیاست تبعیض نژادی که حتی میان خود اعراب نیز اجرا می‌گشت، چه رفاهی برای ملت‌های غیر عرب تازه مسلمان به ارمغان آورده شد تا ادعا گردد:

«در عهد زمامداری عمر... بی وقفه رفاه ملتهای تابع، که مشخص کننده حکومت‌های مسلمین صدر اسلام بود، آغاز شد.»<sup>۴</sup>

۱ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۴۲۲.

۲ - همو: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۴۲۱.

۳ - احمد نصیب (ترجمه سید سعدالدین شیخ احمدی): محبت پیامبر در قلب یارانش (چاپ اول

۱۳۸۰)، ص ۸۴.

۴ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۶.



### بهره‌گیری اعراب از تبعیض نژادی

«در نتیجه تبعیض نژادی، اعراب [به ویژه قریش] به امتیازات بزرگی دست یافتند و در هر چیز، بر دیگران مقدم داشته شدند و تمامی منابع خیر و فضیلت و پیشرفت و تکامل در زمینه‌های مختلف را به خود اختصاص دادند.

اعراب تا چندی پیش از این، حتی در خواب نمی‌دیدند که حاکم بر خویش باشند یا زمام امور را به دست گیرند؛ [آنها] به معنی دقیق کلمه در شرایط سخت زندگی، روزگار می‌گذرانند و از عقده عقب ماندگی، حقارت و خواری حقیقتاً رنج می‌بردند.

آنان با اقوام و ملل اطراف خود از موضع ضعف، نیازمندی و فقر، ذلت و خواری برخورد می‌کردند و وضع ذلت‌بار خود را با پادشاهی کسروی و جبروت قیصری مقایسه می‌کردند، و فرق فراوان و تفاوت دو چندان را میان وضع خود و دیگران به عیان می‌دیدند.

اعراب چنین وضعی داشتند و هیچ‌گاه به مخیله خود اجازه



نمی‌دادند که رؤیای خروج از این حالت را تصور کنند، تا چه رسد به اینکه درباره سیطره بر امپراطوری کسری و دیگران و اینکه روزگاری حاکمان و فرمانروایان جهان و مسلط بر نیروها و امکانات آن باشند، اندیشه و تفکر کنند...

طبیعی است که با این وضع به بیماری غرور و صفات زشت خودپسندی و تکبر مبتلا شدند و به انواع مختلف ظلم و ستم و حق‌کشی و به ذلت کشاندن کسانی که دیروز سرور و سالار اینان بودند و امروز غلام و برده‌شان هستند، بپردازند.

پس از آن که اموال فراوان و مزارع و شهرها را به تصرف درآوردند، طبیعی است که در منجلاب شهوات سقوط کنند و با وضع زشت، غیرمعقول و ناهماهنگ در لذت‌های حلال و حرام غرق شوند و جواهرات گرانبها، آنان را مسحور کند و دنیا و زیبایی‌ها و زرق و برق‌های آن، عقل را از آنان برباید...

این دیو سرکش بر هرکس که بخواهد در مقابلش بایستد، رحم نخواهد کرد و حتماً از سوی او با کراهت، حقد و کینه بیشتر و با روحیه نابودکننده و کوبنده مواجه خواهد شد...

این دقیقاً همان چیزی است که مصائب وارده بر حضرت علی (ع) و خاندان و شیعیان او را در طول تاریخ برای ما تفسیر و بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سپهری)، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

## علت عظمت زمامداران نزد عرب

### (الف)

«از مسائلی که موجب گردید نام و آوازه عده‌ای شهره آفاق شود و گروهی دیگر به فراموشی سپرده شوند و ذکری از آنها به میان نیاید، این بود که اعراب از فتوحاتی که در عهد خلفای سه گانه نصیب آنان شد، در توسعه و رفاه مادی و ارضای احساسات قومی و گروهی خود، استفاده‌های بسیاری کردند.»<sup>۱</sup>

«پس از کسب فتوحات و روی آوردن دنیا به سوی مردم و ارضای غرور انسان عربی و پاسخ مثبت به خواسته‌ها و آرزوهای دیرینه‌اش در رسیدن به مال و ثروت و... سپس بهره‌برداری تبلیغاتی از آن به نفع گروهی معین، ولو به ضرر همه چیز و همه کس، طبیعی بود که آن تبعیض و تفضیل،

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام) (ترجمه محمّد

سپهری)، ص ۱۰۶.

طوفانی از حبّ و تعظیم و گرامیداشت مردی را به همراه آورد که موجب و سبب اصلی رسیدن عرب به این امتیازات بود و نظرش در میان آنان همچون شرع مقدس لازم الاتباع و سنتش در شئونات مختلف اجرا و پیاده شود.<sup>۱</sup>

(ب)

«علاوه بر سیاست تبعیض نژادی، این مسأله یاد شده نیز به وابستگی و علاقه مردم به حکام و امرا کمک کرد و موجب گردید تا مردم تداوم حکومت و سلطنت آنان را خواستار باشند...»<sup>۲</sup> زیرا:

«سیاست‌های تبعیض در سهمیه‌بندی بیت‌المال و برتری بخشیدن عرب بر عجم و... بود که از این ملت پیروز، ملت مغرور و خودپسندی به وجود آورد که حد و مرزی برای خود نمی‌شناخت و طبقه‌ای از ثروتمندان به وجود آورد که مال و ثروت منکوبشان کرد و نعمت‌های فراوان مسرورشان ساخت و در این راه هیچ گونه مانع و رادعی از طرف دین و وجدان سدّ راهشان نبود.»<sup>۳</sup>

۱ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سپهری)، ص ۱۷۲.

۲ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ص ۱۰۶.

۳ - همان منبع، ص ۱۷۹.

### تأثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین (ع)

بدین ترتیب عظمت عمر در نزد عرب به جایی رسید که مشکلات فراوانی را در دوران خلافت امیرالمؤمنین (ع) برای ایشان پدید آورد. غصب خلافت، تنها سلب حق حاکمیت منصوبه امیرالمؤمنین (ع)، بر جامعه نبود، بلکه فراتر از ربودن حکومت، به انکار و حذف مقامات و فضایل خدادادی ایشان - که شالوده عقیده به ولایت و امامت علوی است -، انجامید؛ به گونه‌ای که دیگر ایشان را به عنوان امام مُفْتَرَض الطّاعه نمی‌شناختند و یا قبول نداشتند.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند:

(الف)

«کافی است متذکر شویم که عظمت وی<sup>۱</sup> در میان مردمان به جایی رسید که حضرت علی (ع) نتوانست سپاه خود را از ادای نماز تراویح باز دارد.

۱ - [خلیفه دوم].

حضرت علیه السلام در این مورد فرمود:  
 بعضی از سپاهیان من که در رکابم جنگیدند، فریاد برآوردند که:  
 ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت! علی ما را از نماز  
 مستحبی در ماه رمضان [نماز تراویح] باز می‌دارد!  
 ترسیدم که مبادا در گوشه‌ای از اردوگاه لشکر سر به شورش  
 بردارند.<sup>۱</sup>

در متن دیگری دارد: سپاهیان از حضرت علی علیه السلام خواستند که  
 فردی را برای اقامه نماز تراویح تعیین کند. حضرت علی علیه السلام  
 آنان را از اقامه چنین نمازی بازداشت و به آنان فهماند که این  
 نماز برخلاف سنت<sup>۲</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آنان حضرت را ترک گفتند و با خود اجتماع نمودند، آنگاه  
 [جهت خواندن این نماز] یکی را از میان خود جلو داشتند.  
 حضرت فرزندش امام حسن علیه السلام را به سوی آنان فرستاد تا آنان  
 را پراکنده سازد. چون او را دیدند به طرف درهای مسجد  
 دویدند و فریاد برآوردند: واعمراه!<sup>۳</sup>  
 شاید اولین کسی که فریاد برآورد، شریح قاضی بود.<sup>۴</sup>

(ب)

آنگاه که آن حضرت علیه السلام خواست شریح را از منصب قضاوت  
 عزل نماید، مردم کوفه به او گفتند: او را عزل مکن، زیرا او را

۱ - به نقل از: کافی، ج ۸، ص ۵۹ - ۶۳.

۲ - [به کلیت تعالیم و مقرراتی که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه قول، فعل یا تقریر ایشان ترسیم و  
 تعیین شده است، سنت نبوی گفته می‌شود.]

۳ - به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ج ۲، ص ۲۸۳.

۴ - به نقل از: رجال مامقانی، ج ۲، ص ۸۳.

عمر نصب کرد.

ما با تو بیعت کرده‌ایم که چیزی از آنچه ابوبکر و عمر مقرر کرده‌اند، تغییر ندهی.<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

(ج)

«چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران و شیعیان علی علیه السلام نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند. ربیع‌بن ابی‌شَداد خثعمی که در جنگهای جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت علیه السلام آمد.

حضرت علیه السلام به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کن.

ربیع گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر...

حضرت علیه السلام به او فرمود: وای بر تو، اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند، از حق به دور بوده‌اند...»<sup>۳</sup>

(د)

«سپاهیان جمل فریاد برآوردند: در مورد ما به سنت ابوبکر و عمر عمل کن.<sup>۴</sup>»

۱- به نقل از: رجال مامقانی، ج ۲، ص ۸۲.

۲- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمة محمد سپهری)، ص ۱۷۳.

۳- همان منبع، ص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ به نقل از: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴- به نقل از: الکامل فی الادب، ج ۱، ص ۱۴۴.

(ه)

خوارج به قیس بن سعد<sup>۱</sup> گفتند: از شما متابعت نمی‌کنیم مگر اینکه کسی همچون عمر برای ما بیاورد.<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>

(و)

«أشعث بن قیس<sup>۴</sup> در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت به حضرت ﷺ گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب...»<sup>۵</sup>

(ز)

«می‌گویند: ابن عباس به حضرت علی ﷺ گفت که معاویه را در حکومت شام ابقا کند. او برای این نظر خود چنین استدلال کرد: عمر بن خطاب در دوران خلافت خود او را به ولایت شام گمارد.<sup>۶</sup>»<sup>۷</sup>

همان‌طور که ملاحظه فرمودید عمده مشکلات امیرالمؤمنین ﷺ در دوران حکومتشان ناشی از حضور افرادی در سپاه ایشان بود که در

۱ - [او فرزند سعد بن عباده انصاری بود.]

۲ - به نقل از: اخبار الطوال، ص ۲۰۷؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۶۲؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۰ - ۳۷۱.

۳ - همان منبع، ص ۱۷۴.

۴ - [او از قبیله کنده بود.]

۵ - همان منبع، ص ۱۷۶؛ به نقل از: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۰.

۶ - [دقت در این فرازها به روشنی ثابت می‌کند که چه عواملی مانع از طرح انتقادات امیرالمؤمنین ﷺ از خلفا در زمان خلافت ایشان ﷺ گردید و چه ضرورت‌هایی ایشان را وادار به پذیرش نام خلفا برای فرزندان‌شان گردانید.]

۷ - همان منبع، ص ۱۷۵؛ به نقل از: الفصول المهمة (تألیف: ابن صباغ مالکی)، ص ۴۹.

گفتار دوم: بررسی عدالت اجتماعی \* ۱۲۱

آینده به نام «خوارج» شناخته شدند. خوارج ثمره تربیت مذهبی دوران  
عمر بن خطاب بودند.

«هر چند ظهور آشکارای خوارج در جنگ صفین و در پی  
واقعه بر نیزه کردن قرآن‌ها و ماجرای حکمیت بود، حقیقت  
این است که تخم شک و تردید در جنگ جمل در دل آنان  
افتاده بود؛ آن هنگامی که با مواضع حضرت علی علیه السلام در قبال  
اسیران و غنائم رو به رو شدند.<sup>۱</sup>

حتی می‌توان گفت زمانی شک و تردید در آنان رخنه کرد که  
حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید و سیره عمر بن خطاب را در  
بخشش و عطا رها کرد و مساوات را پیشه خود ساخت و  
احدی را بر دیگری برتری نداد. در این زمان بود که به آن  
حضرت علیه السلام اعتراض کردند. آنان خواسته خود را در جنگ  
جمل مطرح کردند و به حضرت علی علیه السلام گفتند که مطابق سنت  
خلفای قبلی به ما بده، اما آن حضرت علیه السلام با رد درخواست آنان،  
به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد...

خوارج، علی علیه السلام را به سبب این که اموال جنگجویان جمل را به  
غنیمت نبرد و زنان و فرزندان‌شان را اسیر نکرد، نفرین  
کردند.<sup>۲</sup>

۱- [حضرت علی علیه السلام از آنان پرسید: چه چیزی را از من ناخوش داشتید و شما را از من خشمگین  
ساخت؟ گفتند: نخستین چیزی که خشم ما را برانگیخت این بود که همراه تو در جمل جنگیدیم و چون  
سپاه جمل شکست خوردند، تو غنائم آنان را بر ما مباح کردی ولی ما را از اسارت زنان و فرزندان‌شان  
بازداشتی. (به نقل از: بغدادی: الفرق بین الفرق، ص ۷۸)]

۲- به نقل از: شهرستانی: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- علامه جعفر مرتضی عاملی: مقالة «مارقین» (ترجمة محمد سپهری) مندرج در دانشنامه امام  
علی علیه السلام، ج ۹، ص ۲۳۹-۲۴۱.







## گفتار سوم

### بررسی عدالت قضایی

#### رفتارهای دوگانه در قضاوت

#### ۱ - برخورد دوگانه با حضرت زهرا (ع) و جابر بن عبدالله انصاری

«بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

عایشه گوید فاطمه میراث خود در مدینه، فدک و باقیماندهٔ خمس را از ابوبکر طلب نمود، اما وی از پرداختن آن به فاطمه خودداری کرد؛ فاطمه از ابوبکر خشمگین شد و با او حرف نزد تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

جالب این است که همین بخاری می‌گوید:  
پس از درگذشت پیامبر، جابر بن عبدالله ادعا کرد که آن حضرت

۱ - به نقل از: صحیح بخاری، ج ۵، ح ۷۰۴؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۵۹؛ تاریخ طبری، ج ۳،

دادن چیزهایی را به او وعده داده بود.  
ابوبکر سه بار دستش را پُر کرد و هر نوبت پانصد درهم به او داد.<sup>۱</sup> ۲

به راستی باید از این قضاوت دوگانه خلیفه تعجب کرد که در یک جا ادعای حضرت زهرا علیها السلام که به گواهی آیه تطهیر معصومه می باشند را نمی پذیرد و حتی شهود آن بانو را هم با دلائل واهی رد می کند و در عین حال ادعای جابر بن عبدالله انصاری را درباره وعده پیامبر صلی الله علیه و آله به او می پذیرد، بدون آن که حتی از وی شاهی جهت اثبات صحت ادعایش مطالبه نماید؟!۱

«بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند: هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد او بود و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته بود: هرگاه اموال بحرین بیاید مقداری از آن را به تو می بخشم.  
ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر وعده داده بود بردار.

می بینید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نموده، جابر ادعا می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او وعده داده اگر اموال بحرین بیاید فلان مقدار به تو می دهم؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت می کند، اموال بحرین بعد از او می آید و ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شده است، هنگامی که این اموال می رسد، جابر نزد ابوبکر می رود و می گوید که رسول خدا به من چنان وعده ای داده است و ابوبکر

۱- به نقل از: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۸۹.

۲- سید محمد حسن جواهری: ابوبکر، ص ۵۳.

گفتار سوم: بررسی عدالت قضایی \* ۱۲۵

او را تصدیق کرده به سخن او ترتیب اثر می‌دهد و مقداری را که ادعا می‌کند به او می‌دهد.

در این ماجرا - که در صحیح بخاری و مسلم آمده است - دقت کنید و ببینید که شارحان بخاری چگونه کار ابوبکر را در پذیرش ادعای آن صحابی دربارهٔ رسول خدا ﷺ و دادن بیت‌المال به او به اندازهٔ ادعایش، بدون هیچ شاهی و سوگندی در ادعایش توجیه می‌کنند:

کرمانی در کتاب «الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری» که یکی از مشهورترین شروح بخاری است، می‌گوید:

تصدیق جابر در این ادعایش از سوی ابوبکر به دلیل سخن پیامبر بوده که فرموده است: هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد آتش را جایگاه خویش ساخته است. و این یک وعدهٔ عذاب است و گمان نمی‌رود کسی چون جابر اقدام به چنین کاری کند.<sup>۱</sup> شما گمان نمی‌کنید که جابر اقدام به چنین کاری کند و به رسول خدا ﷺ دروغ ببندد، بلکه برعکس گمان می‌کنید که او در ادعایش صادق باشد، چرا چنین گمانی را دربارهٔ حضرت زهراء علیها السلام با صرف نظر از مقام عصمت و پارهٔ تن رسول خدا بودن و... فقط به عنوان یک صحابی مانند صحابهٔ دیگر، ندارید؟!

به سخن ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» نیز توجه کنید که می‌گوید:

این حدیث دلیلی است بر این که سخن صحابی عادل به صورت

۱- به نقل از: الکواکب، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

انفرادی باید مورد قبول باشد، گرچه این سخن سودی برای او در پی داشته باشد.<sup>۱</sup>

پس این حدیث بر قبول سخن او دلالت می‌کند چرا که ابوبکر از جابر شاهی بر صحت ادعایش نخواست است. و این برخورد کجا و برخورد او با حضرت زهرا (ع) که می‌گفت: رسول خدا فدک را به او بخشیده است و فدک را ملک او قرار داده است، کجا!!

عینی در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری» می‌گوید: چون جابر به دلیل قرآن و سنت عادل است، پس ابوبکر هم از او شاهد نخواست است... گمان نمی‌رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی.<sup>۲</sup>

چگونه است که ابوبکر، جابر را در ادعایش تصدیق می‌کند ولی حضرت زهرا (ع) را در ادعایش تصدیق نمی‌کند؟ آیا او کمتر از جابر است؟

آیا گمان می‌کنید که او به رسول خدا (ص) دروغ ببندد؟ در حالی که شما نسبت به هیچ مسلمانی تا چه رسد به صحابی، چنین گمانی ندارید.

فرق بین ادعای جابر و ادعای فاطمه (ع) چیست؟ چرا ادعای فاطمه (ع) با وجود قاعدهٔ ید و شاهد های متعدد پذیرفته نمی‌شود، اما ادعای جابر بدون هیچ شاهد و قسمی

۱- به نقل از: فتح الباری، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲- به نقل از: عمدة القاری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

پذیرفته می‌شود؟»<sup>۱</sup>

## ۲ - برخورد دوگانه با فرزند عمروعاص و عبادة بن صامت

همچنین جهت اثبات عدالت خلیفه دوم گفته می‌شود:

«عمر... از چنان اُبَیّتی برخوردار بود که جلوی هرگونه خودسری را می‌گرفت... ماجرای محمد فرزند عمرو بن عاص فاتح و استاندار مصر قابل اهمیت است. در مدتی که عمرو بن عاص استاندار مصر بود، یک بار مسابقه‌ی اسب دوانی برگزار شد. در این مسابقه اسب محمد در دست یکی از سوارکاران بود، در جریان مسابقه یکی از اسبها که شباهت زیادی به اسب محمد داشت، از بقیه اسبها سبقت گرفت. محمد که در جمع تماشاچیان قرار داشت فکر کرد که اسب او است، لذا گفت: به پروردگار کعبه سوگند که اسب من جلو افتاد.

اما صاحب اصلی آن اسب که مردی مصری بود، فریاد زد: به خدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است؛ محمد بن عمرو از خشم تازیانه‌ای به آن مرد زد و گفت: بگیر، من اشراف زاده هستم. آن مرد به حضرت عمر شکایت برد، وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف زاده را بزن! و سپس به عمرو گفت: ای عمرو! کی مردم را برده قرار داده‌ای؛ حال آنکه از مادر آزاد متولد شده‌اند؟»<sup>۲</sup>

گویا خلیفه فراموش کرده بود که در ماجرای عبادة بن صامت، چون شاکی وی - که سرش بر اثر کتک خوردن از عبادة شکسته بود -، مردی نباطی بود، از مجازات قصاص که حق مسلم شاکی بود صرف‌نظر کرده و

۱ - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه مسعود شکوهی)، ص ۶۱-۶۵.

۲ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۵.

بدون رضایتِ شاکي، حکم به ديه داده بود.  
 به خاطر بياوريد که در آن ماجرا، خليفه با اين عملکرد خود، نظر  
 زیدبن ثابت را مورد تأييد قرار داد؛ زمانی که زید به او گفت:  
 آیا می خواهی به نفع برده ات، برادرت را قصاص کنی؟<sup>۱</sup>  
 حال آن که ادعا می شود:

«در نظر عمر عدالت چیزی بود که بدون رعایت چیزی دیگر باید اجرا  
 گردد.»<sup>۲</sup>

رفتارهای دوگانه ای که خليفه در اين دو ماجرا از خود نشان داد،  
 حاکی از آن است که رفتارهای او در اين قبیل موارد تابع سیاست های  
 مرموزی بوده است.

«هنگامی که عمر شلاقش را به شاکي مصري داد تا محمّدابن  
 عمروعاص را بزند؛ او گفت: ای امیر! دلت آرام گرفت و به  
 مرادت رسیدی؟!»

بدین ترتیب وی خليفه را متهم ساخت که مایل به انتقام گرفتن  
 از او و پدرش به جهت اغراض شخصی می باشد.<sup>۳، ۴</sup>

۱ - مدارک آن در گفتار دوم ارائه شد.

۲ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۲۰۳.

۳ - [شاید به همین دلیل بود که عمروعاص گفت: لعن الله زماناً صرت فيه عاملاً لعمر...

(نجاح عطا الطائي: السقیفه، ص ۱۰۰؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۸)]

۴ - نجاح عطا الطائي: نظريات الخلفتين، ج ۲، ص ۲۰۸.

### ۳- برخورد دوگانه با فرزند عمروعاص و مُغیره بن شعبه

اسناد تاریخی نشان می‌دهد: مُغیره بن شعبه -نخستین کسی که عمر بن خطاب را امیرالمؤمنین خواند و با این لقب بر او سلام داد<sup>۱</sup>، مدّتی از طرف خلیفه به فرمانداری بصره منصوب شد.

ابوبکر<sup>۲</sup> -از طایفه ثقیف- که در هنگام محاصره طائف از سوی سپاه پیامبر ﷺ، اسلام آورده بود؛ با دو برادر مادری خود نافع و زیاد و فرد سومی به نام شمل بن معبد، خواستار اجرای مجازات سنگسار بر مُغیره از طرف خلیفه دوم شدند.

ابوبکر<sup>۳</sup>، نافع و شمل بن معبد، هر سه علیه مُغیره بن شعبه گواهی شرعی دادند، ولیکن خلیفه با ترفندی او را از اثبات جرمش رهانید و از مجازات (مرگ) نجات داد؛ بدین گونه که:

«چون زیاد از راه رسید و در مسجد نشست، بزرگان مهاجرین

۱- نظر برخی بر این است که این لقب را عمروعاص برای خلیفه به کار بُرد (نجاح عطا الطائی:

نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۴۰)

۲- [نُفیع بن حارث].



و انصار گردش جمع آمدند... عمر که چشمش به زیاد افتاد و دید او می‌آید گفت: من مردی می‌بینم که خداوند هرگز با زبان او مردی از مهاجرین را خوار و زبون نخواهد ساخت...<sup>۱</sup>  
[زیاد که پیغام خلیفه را دریافته بود، به گونه‌ای گواهی داد که در واقع به نفع مُغیره تمام شد.]

چون مُغیره نجات یافت، عمر تکبیر گفت و خوشحال شد<sup>۲</sup> و همه گواهان را تازیانه زد، مگر زیاد را<sup>۳</sup>...<sup>۴</sup>

براساس آنچه علامه عسکری از ابن‌عبدالبر نقل می‌کند این خوشحالی و تازیانه زدن بر سه شاهد نخست، در حالی بود که عمر در مراسم حج ضمن گفتگویی با مُغیره اعتراف کرد:

«به خدا قسم گمان ندارم ابوبکر دربارۀ تو دروغ گفته باشد»<sup>۵</sup>  
حال چگونه تلاش خلیفه برای تبرئه مُغیره از مجازات شرعی و عدالت اسلامی، با این ادعا قابل جمع است که می‌گوید:

«به نظر عمر والی فردی بود از افراد مردم که مانند سایر مردم محکوم به حُکم عدل بود»<sup>۶</sup>

۱- به نقل از: وفیات الاعیان، ج ۸، ص ۴۰۶.

۲- [رفتار عمر در این ماجرا حاکی از آن است که وی اهداف پنهان و مرموزی را در اجرای مجازات سنگسار یا عدم اجرای آن بر افراد تعقیب نموده و اصرار او مبنی بر مجازات خالد بن ولید در ماجرای مالک بن نویره نه به منظور پیاده شدن حکم شرع، بلکه جهت دستیابی به مقاصد سیاسی خاصی که عمر به دنبال آن بود (یعنی حذف خالد از صحنه قدرت سیاسی و نظامی - به عنوان یک رقیب جدی برای عمر بن خطاب در حکومت ابوبکر -) صورت گرفت.]

۳- به نقل از: تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۴۴۸.

۴- علامه سیدمرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۲۴۹ - ۲۵۴.

۵- همان منبع، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶- فواد فاروقی: بیست و پنج سال سکوت علی (چاپ دوم ۱۳۷۹)، ص ۸۵؛ فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۰.

## گفتار سوم: بررسی عدالت قضایی \* ۱۳۱

«به رغم اینکه فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزئی! را از دست نداد.»<sup>۱</sup>

«عمر بن خطاب... مطالب خود را ضمن این خطبه برای مردم بیان کرده می‌گوید... اکنون که خودم به خلافت رسیده‌ام... با بدکاران و ستمگران بیش از پیش سخت خواهم گرفت و نسبت به درستکاران و پرهیزکاران با کمال محبت و مهربانی رفتار خواهم کرد.»<sup>۲</sup>

۱ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در فصلنامه ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۲ - سید عبدالرحیم خطیب: شیخین (چاپ ششم ۱۳۸۲)، ص ۱۹۵.